



<https://mph.ui.ac.ir>

Metaphysics

University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276

Vol. 18, Issue 2, No. 42, Autumn and Winter 2027

(Research Paper)

Beyond Writing and Speech: An Internal Critique of the Anti-Writing Reading of the Critique of Writing and Two Resultant Approaches to the Problem of Platonic Writing

Sayyed Mohammad Hasan Tabatabaee

Department of Philosophy, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University,
Tehran, Iran
peyman.s425@gmail.com

Hosein Kalbasi Ashtari 

Department of Philosophy, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University,
Tehran, Iran
hkashtari@gmail.com

Abstract

This article examines the problem posed by Plato's critique of writing in the *Phaedrus* (274b-278b), namely the apparent tension between Socrates' rejection of writing as a medium of philosophical knowledge and Plato's composition of philosophical dialogues. It analyzes the two principal approaches in modern Plato scholarship that seek to resolve this tension. The textualist approach argues that the distinctive Platonic dialogue form exempts Plato's dialogues from the critique, whereas the meta-textual approach maintains that the critique extends to the dialogues themselves and therefore requires reference to Plato's unwritten doctrines (*agrapha dogmata*). The article argues that, despite their fundamental disagreement, both approaches rest on a shared interpretation of the critique of writing, namely that its target is writing as such. Through an internal textual critique of this assumption, the article demonstrates the inadequacy of both approaches and, more broadly, challenges the dominant interpretation of the critique of writing on which they depend. Its primary aim is not to develop an alternative interpretation but to reopen the problem on a broader and deeper level by showing that, if the critique is not directed exclusively at writing but concerns *logos* itself, the question extends beyond Plato's written dialogues to the status of *logos* as such. In this way, the article invites renewed reflection not only on how Plato's writings should be approached, but also on the relation between philosophy and *logos*, thereby preparing the ground for a renewed inquiry into the nature of philosophy itself.

Keywords: Plato, Phaedrus, Critique of Writing, Logos, Schleiermacher, Tübingen School.

* Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/mph.2026.148236.1703](https://doi.org/10.22108/mph.2026.148236.1703)



دوفصلنامه علمی متافیزیک

دوره ۱۸، شماره دوم (پیاپی ۴۲)، پاییز و زمستان ۱۴۰۵ ص ۱۴۰-۱۲۱

تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۶/۴

(مقاله پژوهشی)

فراسوی نوشتار و گفتار

نقد درونی خوانش ضد نوشتاری از نقد نوشتار و دو رویکرد مبتنی بر آن در مواجهه با مسئله نوشتار افلاطونی

سید محمدحسن طباطبایی، دانشجوی دکتری گروه فلسفه، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

peyman.s425@gmail.com

حسین کلباسی‌اشتری * ، استاد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

hkashtari@gmail.com

چکیده

هدف این مقاله بررسی چالش «نقد نوشتار در نوشتار افلاطونی» و تحلیل انتقادی دو رهیافت اصلی افلاطون‌پژوهی مدرن نسبت به آن است. افلاطون در فایدروس، در قطعه مشهور به «نقد نوشتار»، از زبان سقراط محدودیت‌های نوشتار را برمی‌شمرد و شایستگی آن به عنوان رسانه معرفت فلسفی را انکار می‌کند. این موضع، از یک سو، فاصله رویکرد عملی سقراط و افلاطون به نوشتار را برجسته می‌کند و از سوی دیگر، پرسش از توجیه افلاطون در عدول از این موضع و اهتمام به امر نگارش را برمی‌انگیزد؛ پرسشی که نقشی اساسی در فهم نسبت افلاطون با آثار مکتوب خود دارد. دو رهیافت کلان در پاسخ به این پرسش شکل گرفته است: رهیافت متن‌گرایانه که با تأکید بر ویژگی‌های دیالوگ‌ها، آنها را از نقد نوشتار مستثنی می‌داند؛ و رهیافت فرامتن‌گرایانه که با تأکید بر شمول نقد نسبت به دیالوگ‌ها، بر لزوم رجوع به نانوشت‌های افلاطون تأکید دارد. این هر دو، با وجود اختلافاتی اساسی، در خوانشی بنیادین از نقد نوشتار اشتراک دارند: اینکه موضوع نقد خود نوشتار در تقابل با گفتار شفاهی است. واکاوی انتقادی این خوانش ضد نوشتاری که خارج از چارچوب بحث حاضر نیز در میان مفسران رایج و مسلط است، ضمن آشکارکردن نابسندگی هر دو رهیافت در مواجهه با مسئله نوشتار، دیگر تفسیرهای موجود از «نقد نوشتار» را نیز به چالش می‌کشد. از این رهگذر، هدف مقاله نه حل نهایی چالش، بلکه برکشیدن آن به سطحی ژرف‌تر و دعوت به بازاندیشی در آن و تأکید بر پیوند آن با پرسش‌هایی بنیادین همچون نسبت افلاطون با نوشتار و چیستی فلسفه است.

واژگان کلیدی: افلاطون، فایدروس، نقد نوشتار، لوگوس، شلایرماخر، مکتب توبینگن.

* نویسنده مسئول

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/mph.2026.148236.1703](https://doi.org/10.22108/mph.2026.148236.1703)

۱- مقدمه

این نوشتار دعوتی است به بازخوانی قطعه مشهور به «نقد نوشتار» در فایدروس، در راستای پرسش کانونی افلاطون پژوهی؛ پرسش از شیوه مواجهه با نوشته‌های افلاطون. مطالب این مقاله در دو بخش تنظیم شده است. بخش نخست به اختصار به تبیین چالش «نقد نوشتار» در نوشتار افلاطونی، جایگاه مهم آن در حوزه مطالعات افلاطونی و معرفی دو رهیافت کلان به این چالش در افلاطون پژوهی معاصر اختصاص دارد. بخش دوم با اشاره به ابتدای هر دو رهیافت بر خوانش مشهور از نقد نوشتار، این خوانش را از نظر ناسازگاری با متن نقد می‌کند و نابسندگی هر دو رهیافت را نتیجه می‌گیرد. در این میان، با طرح ضمنی خوانش جایگزین، ضرورت بازگشت به مسئله در سطحی ژرف‌تر و فراگیرتر، و پرسش دوباره از رویکرد افلاطونی به نوشته‌های افلاطون، آشکار خواهد شد.

گفتنی است، هدف اصلی این پژوهش نقد خوانش مشهور و رهیافت‌های مبتنی بر آن است و اشاره به خوانش جایگزین فقط به صورت ضمنی مطرح شده است. از این رو، بازخوانی انتقادی نقد نوشتار در این مقاله با رویکرد تحلیل درون‌متنی و تا حد امکان فارغ از سیاق کلی دیالوگ و زمینه‌های تاریخی انجام شده است. بی‌تردید، تبیین خوانش جایگزین مستلزم بررسی دقیق و همه‌جانبه این زمینه‌هاست که از چارچوب این مقاله فراتر است.

۲- طرح مسئله: نقد نوشتار در نوشتار افلاطونی

نسبت افلاطون با سقراط همواره از جنبه‌های گوناگون محل ابهام و پرسش بوده است. یکی از ابعاد مهم این مسئله تفاوت موضع عملی این دو در قبال مسئله نگارش فلسفی است. افلاطون نویسا و آفریننده مهم‌ترین و تأثیرگذارترین متون در تاریخ فلسفه، دوست‌دار و شیفته

فلسوفی است که اهل نوشتن نبوده و نوشته‌ای از خود بر جای نگذاشته است. تأمل در این موضوع پرسش از توجیه نظری شیوه سقراط و موضع افلاطون نسبت به آن را به دنبال دارد: آیا پرهیز سقراط از نگارش برخاسته از موضعی فلسفی و برخورد از پشتوانه‌ای نظری است؟ در این صورت، اهتمام جدی افلاطون به نگارش، با توجه به نسبت او با سقراط، چگونه توجیه می‌شود؟ آیا باید این تفاوت را به مثابه اختلافی اساسی میان دو فیلسوف تلقی کرد؟

روشن است که چنین اختلاف محتملی، با توجه به زمینه تاریخی نزاع فیلسوفان با شاعران، سوفیست‌ها و سیاست‌مداران درباره موضوع‌هایی همچون نوشتار، گفتار، سخنوری، شعر و جایگاه آنها در فرهنگ و سیاست، نمی‌تواند حاشیه‌ای و کم‌اهمیت تلقی شود. به علاوه، بخشی قابل ملاحظه از نوشته‌های افلاطون نیز در ارتباط با چنین موضوع‌هایی است. این امر نه فقط گواهی بر اهمیت و وجه فلسفی موضوع نزد افلاطون، بلکه زمینه‌ساز عرضه مستقیم مسئله بر خود این آثار است. به این ترتیب، بازگشت به نوشته‌های افلاطون که از قضا مهم‌ترین منبع شناخت هر دو فیلسوف به شمار می‌روند، در پی پاسخی به این مسئله بایسته به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر، بررسی این موضوع در نوشته‌های افلاطون با پیچیدگی خاصی همراه است؛ زیرا افلاطون نه فقط الگوی گفت‌وگوی سقراطی را به عنوان قالب اصلی و ثابت آثار خود برگزیده، بلکه در بیشتر این گفت‌وگوها خود سقراط را سخن‌گوی اصلی و راهبر بحث قرار داده است.^۱ این امر مستلزم آن است که دیالوگ‌ها^۲ به صورت توأمان، بیانگر مواضع به‌ظاهر ناسازگار افلاطون و سقراط در قبال مسئله نوشتار و نگارش فلسفی باشند. این پیچیدگی در فایدروس که از سویی، دربردارنده بیشترین تأملات افلاطون درباره رابطه نوشتار و فلسفه است^۳ و از

^۱ در سراسر این نوشتار، «دیالوگ» را به طور خاص برای اشاره به آثار افلاطون و «گفت‌وگو» را در معنای عام آن به کار برده‌ام.

^۲ «درباره رابطه بین سخن‌گفتن و نوشتن و سبک‌های مختلف سخن‌گفتن یا نوشتن در فلسفه، فایدروس متن کلیدی افلاطون است» (Griswold, 1980).

^۱ به این ترتیب، نوشتار افلاطونی را می‌توان هم تجلی پیوند عمیق او با سقراط دانست و هم نمایانگر نوعی گسست از وی. به بیان دیگر، «افلاطون دقیقاً در همان جایی که سقراط را به صمیمانه‌ترین شکل نشان می‌داد، بیشترین فاصله را از او داشت» (Friedlander, 2015, p. 110).

سوی دیگر، خود نمونه‌ی اعلای هنر نویسندگی افلاطون به شمار می‌رود (Kahn, 1997, p. 371)، به اوج می‌رسد. سقراط در نیمه‌ی دوم این دیالوگ، پس از نقد سخنوری و البته در امتداد آن، در قطعه‌ای که با عنوان «نقد نوشتار» شهرت یافته است (274b-278e) و طی سه مرحله، محدودیت‌های نوشتار و رویکرد بایسته به آن را بیان می‌کند: «اینکه چه کاری در نویسندگی پسندیده است و چه کاری ناپسند» (274b.6-7). او ابتدا (274c-275b) داستانی اسطوره‌ای از گفت‌وگوی ثوئث، خدای مبدع فن نوشتار و ثاموس و خدا-پادشاه مصر را نقل می‌کند. در این گفت‌وگو، ثاموس ادعای ثوئث را که فن نگارش را ابزار و دارویی برای تقویت حافظه و دانایی معرفی می‌کند، رد می‌کند و بر عکس، آن را موجب سستی روح و ضعف حافظه می‌داند (275a). از نظر وی، نوشتار فقط ظاهری از دانایی و نه حقیقت آن را در افراد پدید می‌آورد و از قضا، به همین سبب، با ایجاد توهم دانایی و بی‌نیازی از آموزش در آنها، آموزش آنان را دشوارتر می‌کند (275a.6-b.2). او در ادامه و پس از تصدیق سخن ثاموس توسط فایدروس، نتیجه می‌گیرد:

پس کسی که می‌پندارد می‌تواند هنری (τέχνη) را در نوشته‌ها (ἐν γράμμασι) به جا گذارد، و نیز آن که می‌پندارد می‌توان از نوشته‌ها (ἐκ γραμμάτων) چیزی روشن و استوار به دست آورد، سخت ساده‌دل است و در واقع، پیام آمون^۱ را نفهمیده است؛ زیرا می‌پندارد سخنان نوشته‌شده (λόγους γεγραμμένους) چیزی بیش از این هستند که مطالب را به کسی که از پیش می‌داند (τὸν εἰδότα) یادآوری کنند (ὑπομνήσαι) (275c-d). او در ادامه (275d-e) با تشبیه نوشتار به نقاشی، از سه ضعف اساسی آن، سخن می‌گوید:

۱. همواره سخن خود را تکرار می‌کند و از ارائه پاسخ

به پرسش‌های نو ناتوان است.

۲. نمی‌تواند مخاطب خود را برگزیند (و متناسب با مخاطب خویش، سخن بگوید یا خاموش باشد).
۳. توان دفاع از خود در برابر ایرادها و اشکالات را ندارد.

سقراط در مرحله سوم (276b-e)، با بیان تمثیل کشاورز خردمند (ὁ νοῦν ἔχων γεωργός)، از رویکرد بازیگوشانه فیلسوف به نوشتار سخن می‌گوید. کشاورز خردمند که به بذرهاى خود اهمیت می‌دهد و می‌خواهد آنها بارور شوند، هرگز با جدیت آنها را در باغ‌های زودبازده اما بی‌ثمر و سریع‌الزوال آدونیس^۲ نمی‌کارد، بلکه در آن باغ‌ها فقط برای بازی و جشن (παῖδις τε καὶ εὐφροσύνης χάριν) می‌کارد. فیلسوف^۳ هم بذرهايش را با جدیت (σπουδῇ) با جوهر در آب نمی‌نویسد، و آنها را از طریق قلم نمی‌کارد، با سخنانی (λόγων) که ناتوان‌اند از آن‌که حقیقت را به‌درستی آموزش دهند... بلکه باغ‌هایی که در نوشتار می‌کارد برای بازی (παῖδις χάριν) می‌نویسد و می‌کارد (276d.7-9).

سقراط، همچنین در جمع‌بندی پایان دیالوگ، به‌صراحت می‌گوید:

در هر سخن نوشته‌شده (ἐν μὲν τῷ γεγραμμένῳ) λόγος، موضوعش هرچه که باشد، به‌ناچار جنبه بازیگوشانه زیادی (παῖδιαν πολλήν) وجود دارد، و هرگز هیچ سخنی (οὐδένα λόγον)، نه منظوم و نه مثنوی، شایسته جدیتی بزرگ (μεγάλης ἄξιον σπουδῆς) نیست، چه نوشته شود و چه به شیوه راویان گفته شود (οἱ ὥς λεχθῆναι οὐδὲ γράφῃναι، ὅτι οἱ βέλτεροι τὰς ἀπομνημονεύσεων) ... بهترین آنها (نوشته‌ها) تنها می‌توانند یادآوری کنند (ὑπόμνησιν) برای کسانی که پیشاپیش به مطالب آنها دانایند (277e-278a).

مفسران عموماً این مطالب را در راستای توجیه و تبیین

300. این مفهوم در فرهنگ باستانی به نماد و ضرب‌المثل بی‌ثمر بودن و نازایی تبدیل شد (Diogenianus, 1838, v. 1, p. 14). برای پژوهشی قابل ملاحظه درباره این آیین و نقش استعاری آن در فایدروس، نک: Reitzammer, 2016.

^۳ کسی که دارای معرفت به امور عادلانه و زیبا و نیک (δικαίων) است (τε καὶ καλῶν καὶ ἀγαθῶν) است (276c.3).

^۱ مراد از «آمون» همان پادشاه مصر، ثاموس، است.

^۲ «باغ‌های آدونیس» (Ἀδώνιδος κήπους) سبدهای کم‌عمق یا گلدان‌های سفالی شکسته‌ای بودند که زنان به مناسبت جشن‌های سالانه آدونیا (Adonia) در آنها دانه‌هایی همچون رازیله و کاهو می‌کاشتند که ویژگی مشترک آنها رشد سریع و متعاقباً زوال زود هنگام بود (چیزی شبیه سبزه عید نوروز) (Ogden, 2007, pp. 223).

نگارش اقدام کرده است؟

روشن است که صرف تکیه بر شکاف میان افلاطون و سقراط، یا فرض تطور در اندیشه و آثار افلاطون^۳، نمی‌تواند پاسخی بسنده به این چالش باشد؛ زیرا اولاً این دقیقاً خود فایده‌روس، به مثابه شاهکاری افلاطونی، و نویسنده آن، یعنی افلاطون دست‌کم بالغ^۴، است که با طرح این دیدگاه مورد پرسش قرار می‌گیرد.^۵ ثانیاً تردیدی نیست که کاراکتر سقراط در دیالوگ‌های افلاطونی، فارغ از اینکه او را سخن‌گوی افلاطون بدانیم یا نه، نمونه بارز فیلسوف افلاطونی است. حتی اگر افلاطون با طرح نقد نوشتار فقط در مقام بیان و گزارش موضع سقراط تاریخی باشد نیز همچنان پرسش از توجیه عدول او از موضع و استدلال استادش موجه است.

از سوی دیگر، جست‌وجو در دیگر نوشته‌های افلاطون برای رد یا تخصیص نقد نوشتار، به‌عکس، ما را با مواضعی هم‌سو با آن مواجه و چالش‌یاد شده را تقویت می‌کند (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۰). از جمله مهم‌ترین این مواضع نامه هفتم افلاطون است. افلاطون در این نامه، انتقال اندیشه‌های جدی فلسفی از طریق نگارش را ناممکن می‌شمرد و با قاطعیت اعلام می‌کند کسی که درصدد چنین کاری برآید، اساساً بی‌بهره از چنان معرفتی است و به‌عکس، کسی که واجد این نوع شناخت باشد، هرگز اقدام به نگارش آن نمی‌کند. او در ادامه، با صراحت

موضع ضد نوشتاری سقراط تاریخی ارزیابی کرده‌اند. بر این اساس، می‌توان گفت امتناع سقراط از نوشتن و ترجیح گفت‌وگوی زنده شفاهی امری اتفاقی یا ناشی از ناتوانی در نگارش نبوده است، بلکه برخاسته از دغدغه‌های هرمنوتیکی و بینشی فلسفی تلقی می‌شود. اما صرف‌نظر از درستی یا نادرستی این برداشت — که در ادامه بررسی خواهد شد^۱ — به نظر می‌رسد در اینجا مسئله مهم‌تر نسبت خود افلاطون با نقد مطرح شده است. در واقع، طرح این نقد توسط افلاطون پرسش از اطلاق و شمول آن نسبت به خود دیالوگ‌ها را به میان می‌آورد (نک: Ferrari, 1987, p. 404) و مفهوم «نوشتار افلاطونی» را با چالشی بنیادین روبه‌رو می‌کند.^۲

در این راستا، توجه به این نکته لازم است که نقد نوشتار در فایده‌روس نه به آپوریا ختم شده و نه حتی مورد نقد هم‌سخن قرار گرفته، بلکه به عنوان نتیجه‌ای مسلم مورد توافق هم‌سخنان واقع شده است. به بیانی دیگر، نتیجه نهایی و کلی دیالوگ کاملاً در راستای تأیید موضع سقراط است و سرگشتگی و حیرت پایانی نه برای هم‌سخنان درون محاوره، بلکه برای خواننده محاوره و در گفت‌وگو با مؤلف (افلاطون) رخ می‌دهد: آیا این نقد مورد پذیرش خود افلاطون نیز هست؟ آیا او نوشته‌های خود را نیز مشمول آن می‌داند؟ در این صورت، چه نسبتی میان آثار مکتوب و آرای فلسفی اصیل افلاطون برقرار است و افلاطون با چه رویکردی به

^۱ ۱۳۹۳، ص. ۱۲۲۴). در مقابل این هر دو، می‌توان از فریدلندر یاد کرد که معتقد بود این تردید نسبت به ارزش نوشتار، که از طریق سقراط به افلاطون منتقل شد، در تمام طول زندگی‌اش همراه او بود (Friedlander, 2015, pp. 113-114, 118).

^۲ پژوهشگران امروزی متفق هستند که فایده‌روس به دوره میانی یا متأخر نویسندگی افلاطون تعلق دارد (Lamm, 2021, p. 50).

^۳ «سقراط ادعا می‌کند که یک فرد جدی نباید نوشته‌های خود را جدی بگیرد، بلکه باید چیزها را بازیگوشانه بنویسد و برای فراموشکاری دوران پیری خود یادداشت‌هایی را ذخیره کند. چه برداشتی باید از این نقد برای آثار خود افلاطون، از جمله فایده‌روس، داشته باشیم؟ آیا فایده‌روس، که اثری مکتوب است، صرفاً بازیگوشانه بوده و جدی نیست؟» (Gill, 2012, p. xxiii).

^۱ در ادامه، خواهیم دید که از این قطعه نه چنان ترجیحی نسبت به گفت‌وگوی شفاهی قابل استفاده است و نه رد و نفی نوشتار فلسفی.

^۲ برخی در اینجا نوعی معضل خودارجاعی (self-referential) شبیه پارادوکس دروغ‌گو را مطرح کرده‌اند (نک: Mackenzie, 1982; Waterfield, 2002, p. xxxix).

^۳ برای مثال، شلاپرماخر که فایده‌روس را نخستین اثر افلاطون و سرشار از روح جولنی می‌داندست (Schleiermacher, 1973/1836, pp. 44, 61, 62)، طبیعتاً این نقد را بیانگر نظر موقت افلاطون جوان می‌داندست که بعداً در آن تجدیدنظر می‌کند و راهکاری برای حل مشکل سقراطی می‌یابد (Slezák, 2019, pp. 170, 179). از سوی دیگر، ورنر یگر، با حفظ رویکرد تطورگرا، اساساً نقد نوشتار را نشانه تأخر کرونولوژیک فایده‌روس و بیانگر آزادی افلاطون از بند نوشته‌های خود در پایان عمر تلقی می‌کرد (یگر،

و تأکید، چنین کاری را مشخصاً از خود سلب می‌کند: هیچ نوشته‌ای از من درباره این مسائل وجود ندارد و هرگز نیز نخواهد بود... اگر فکر می‌کردم می‌توان آنها را به کلمات نوشته‌شده‌ای که برای عموم کافی باشد، تبدیل کرد، چه کار والا و بزرگ‌تری در زندگی‌ام می‌توانستم انجام دهم جز نوشتن چیزی که چنین سود بزرگی برای بشر داشته باشد و ماهیت چیزها را برای همگان آشکار کند؟ (341c-d).

در موضع‌گیری مشابهی در نامه دوم نیز از جانب افلاطون تصریح شده است که او خود چیزی درباره اندیشه‌های اصیل خود ننوشته است و به نام او «هیچ نوشته‌ای نبوده و نخواهد بود» (314a-c). با صرف‌نظر از مناقشات بی‌نتیجه‌ای که در رابطه با اصالت نامه‌ها مطرح بوده و هست، هم‌سویی این مواضع، در غیاب شواهدی قابل اتکا بر رد یا تخصیص نقد نوشتار، بی‌تردید بر اهمیت مضاعف موضوع و نابسندگی پاسخ‌های پیش‌گفته دلالت دارد.

نکته قابل ملاحظه اینکه، نقد نوشتار، با طرح تلویحی پرسش از رویکرد افلاطون به نوشته‌های خود، می‌تواند تأثیری تعیین‌کننده در نگرش ما به دیالوگ‌ها و شیوه خوانش آنها داشته باشد (نک: Ferrari, 1987, p. 404). بر این اساس، رجوع به فایدروس و نقد نوشتار، در راستای تبیین رویکرد افلاطونی به نوشته‌های افلاطون، از آغاز افلاطون‌پژوهی مدرن مورد توجه پژوهشگران بوده و نقشی تعیین‌کننده در شیوه خوانش دیالوگ‌های افلاطون ایفا کرده است.^۱ در عین حال، تفسیرهای متفاوت از این متن به شکافی بنیادین در میان پژوهشگران، به ویژه در

حوزه آلمانی‌زبان، و در نهایت، شکل‌گیری دو رویکرد کلان در افلاطون‌پژوهی معاصر انجامیده است. در ادامه، با اشاره به این دو رویکرد و رهیافت‌های متفاوتشان در مواجهه با چالش یادشده، به مقایسه و نقد مشترک هر دو بر مبنای خوانشی دقیق‌تر از نقد نوشتار توجه خواهیم داشت. در راستای صورت‌بندی روشن‌تر بحث، این دو رهیافت را از نظر پاسخ‌هایی متفاوت که به پرسش از شمول نقد نوشتار نسبت به دیالوگ‌های افلاطون می‌دهند، بررسی خواهیم کرد.^۲

۳- رهیافت نخست

این رهیافت که می‌توان آن را «رهیافت متن‌گرا» نامید، مبتنی بر پاسخ منفی به پرسش یادشده و عبور نوشتار افلاطونی از نقد نوشتار است. در این رهیافت، سبک نگارش و وجوه صوری ویژه نوشته‌های افلاطون که می‌توان با عنوان عام «دیالوگ فرم افلاطونی»^۴ از آن یاد کرد، به مثابه وجه تمایز این آثار از دیگر نوشته‌ها و راهکار افلاطون برای فراروی از نقد سقراطی و غلبه بر محدودیت‌های نوشتار مورد تأکید قرار می‌گیرد. بر این اساس، ادعا می‌شود افلاطون با تکیه بر دیالوگ فرم، توانسته است نوشته‌های خود را تا حد ممکن، دست‌کم به قدری که مخاطره نگارش را قابل پذیرش کند، به دیالوگ‌های شفاهی سقراطی نزدیک کند.

این رهیافت به لحاظ تاریخی ریشه در رویکرد

^۱ شاید به همین دلیل بود که پژوهشگران دوران باستان فایدروس را سرآغاز مجموعه دیالوگ‌های افلاطونی و «دروازه ورود به تالارهای فلسفه افلاطونی» می‌دانستند (یگر، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۰۹).

^۲ به این ترتیب، دامنه بحث از این دو رویکرد به تفاسیر متفاوت آنها از فایدروس، آن هم صرفاً در راستای پاسخ به پرسش یادشده، محدود است.

^۳ در این مقاله، هر یک از دو رهیافت بر اساس یکی از مهم‌ترین تقریرهای آن بررسی می‌شود. مبنای این انتخاب صرفاً جایگاه تاریخی یا شهرت مؤلفان نیست. در رهیافت نخست، مقدمه شلایرماخر بر ترجمه آلمانی مجموعه آثار افلاطون مبنای قرار گرفته است؛ زیرا این متن، افزون بر اهمیت بنیادین آن در تاریخ مطالعات افلاطونی، پرسش از شیوه صحیح مواجهه با

آثار افلاطون را به مسئله محوری خود بدل و پاسخ آن را بر خوانشی خاص از نقد نوشتار استوار می‌کند. در رهیافت دوم نیز، کتاب خوانش / افلاطون سلزاک مبنای اصلی بحث قرار گرفته است؛ زیرا سلزاک به عنوان نماینده برجسته مکتب توبینگن در دوره اخیر، در این اثر به طور تفصیلی و انحصاری این پرسش را دنبال می‌کند که نقد نوشتار چگونه می‌تواند مبنای تعیین رویکرد کلی به آثار افلاطون باشد. از این رو، تمرکز مقاله بر این دو اثر برخاسته از نسبت مستقیم آنها با مسئله پژوهش است، نه از این پیش‌فرض که دو رهیافت یادشده منحصر در این دو مؤلف یا این دو اثر باشند.

^۴ Platonic dialogue form

در این نوشتار، این عنوان علاوه بر قالب دیالوگ به دیگر ویژگی‌های صوری ویژه نوشته‌های افلاطون نیز اشاره دارد.

می‌پنداشت با کشف دیالوگ فرم به کلید فهم دیالوگ‌های افلاطون دست یافته است، دیگر نیازی به فرض قدیمی باطنی‌گرایی^۳، که آن را برآیند باور جزمی به عظمت افلاطون و ناکامی از نیل به فهمی منسجم و یکپارچه از دیالوگ‌ها می‌دانست، نمی‌دید (Schleiermacher, 1973/1836, pp. 8-13). از نظر وی، پروژه نوشتاری افلاطون همچون گفت‌وگوهای زنده سقراطی، در راستای آموزش فلسفی و دربردارنده آموزه‌های اصیل فلسفه افلاطون است.

با وجود نقد سقراط، افلاطون از دوران جوانی تا سال‌های پایانی عمر خود، آثار بسیاری نوشت؛ بنابراین، روشن است که او کوشیده است تا آموزش نوشتاری را تا حد امکان به آن روش برتر نزدیک کند، و همچنین باید در این تلاش موفق شده باشد (Schleiermacher, 1973/1836, p. 16).

این دیدگاه که فارغ از ریشه‌ها و زمینه‌های خاص در گرایش هرمنوتیکی و رماتیک شلایرماخر^۴ و در گسست از دیگر آرای افلاطون‌پژوهان^۵ او از سوی بیشینه پژوهشگران بعدی پذیرفته شد، به طور غیرمستقیم به حاشیه رفتن موضوع آموزه‌های نانوشته و انکار باطنی‌گرایی افلاطونی منجر شد؛ موضوعی که سرانجام، شکل‌گیری جریان مخالف و رهیافتی متفاوت به مسئله نوشتار را در پی داشت.

۴- رهیافت دوم

این رهیافت که در ادامه از آن با عنوان «رهیافت فرامتن‌گرا» یاد خواهد شد، بر پایه پاسخ مثبت به پرسش یادشده و تفسیری کاملاً متفاوت از نقد نوشتار، از نیمه دوم قرن بیستم به طور برجسته و قابل ملاحظه در آثار

هرمنوتیکی و رماتیک فریدریش شلایرماخر^۱ دارد. او معتقد بود در پرتو آرای انتقادی سقراط درباره گفتار و نوشتار، می‌توان دلیل گزینش قالب دیالوگ و سبک خاص نوشتار افلاطون را دریافت (Forster, 2022). از این رو، نقد نوشتار در نظر شلایرماخر نه فقط بیانگر معضل سقراطی نوشتار، بلکه متضمن راهکار افلاطونی آن نیز بود. در واقع، نقد نوشتار ضمن تبیین دلایل پرهیز سقراط از نگارش، با «ترجیح والای آموزش شفاهی» (Schleiermacher, 1973/1836, p. 15)، گفت‌وگو را به مثابه گوهر سبک اصیل فلسفه‌ورزی سقراطی و یگانه صورت ضروری و طبیعی آموزش و ارتباط فلسفی آشکار می‌کند. از دیدگاه وی، افلاطون که در التزام به این روش با استاد خویش همراه اما در دیالکتیک سازنده، غنا و گستره شهود ذهنی و همچنین نبوغ هنری از وی برتر بود (Schleiermacher, 1973/1836, p. 16)، توانست روش سقراطی را در قالب دیالوگ‌های مکتوب خود تحقق بخشد (Lamm, 2021, p. 43). از این دیدگاه، دیالوگ‌های مکتوب افلاطون، چونان متنی فعال، خواننده خود را درگیر گفت‌وگویی زنده و ذومراحل می‌کنند و او را به خلق درونی و تدریجی ایده‌های فلسفی سوق می‌دهند. آنها در هر مرحله مخاطب خود را برمی‌گزینند و متناسب با آمادگی و استعدادش با او سخن می‌گویند یا خاموش خواهند بود و بر این اساس، می‌توانند از سوءفهم و سوءاستفاده جلوگیری کنند (Schleiermacher, 1973/1836, p. 17).

به این ترتیب، شلایرماخر توانست از استقلال و تمامیت مجموعه نوشته‌های افلاطون به مثابه پروژه‌ای واحد و منسجم دفاع کند. او با تبیین پیوند صورت و محتوا در دیالوگ‌های افلاطون^۲، گامی مهم در پیشبرد مطالعات افلاطونی و همچنین آرمان رماتیک وحدت فلسفه و هنر و معرفی افلاطون به مثابه نمونه بارز فیلسوف-هنرمند برداشته بود. او که

^۴ سلازاک همچنین به نقش تمایلات الهیاتی-پروتستانی شلایرماخر (مشخصاً آموزه Sola Scriptura) اشاره می‌کند (Szlezák, 2019, p. 188).

^۵ آرای شلایرماخر در پاسخ به دو مسئله تشخیص اصالت دیالوگ‌ها و ترتیب تألیف آنها، که آنها نیز بر نظریه مرکزی او درباره دیالوگ فرم مبتنی بودند، به‌زودی توسط پژوهشگران رد شدند (Laks, 2019).

^۱ Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher (1768-1834)
^۲ در سال‌های اخیر، توجه به صورت هنری، دیالوگ‌فرم و وجوه دراماتیک در خوانش آثار افلاطون، با تأکید بر پیوند میان صورت و محتوا، در میان پژوهشگران رواج بیشتری یافته است؛ تا آنجا که حتی برخی از مفسران تحلیلی مشرب نیز به ناپسندگی رویکرد صرفاً تحلیلی و ضرورت توجه به فرم ادبی دیالوگ‌ها اذعان دارند (نک: Sellars, 2014).

³ esotericism

نمی‌پذیرند. ایشان با اشاره به شواهد سنت بر وجود «آموزه‌های نانوخته» (*ἄγραφα δόγματα*)، آنها را مصداق آموزه‌های باطنی و اصیل افلاطون می‌دانند که مطابق نقد نوشتار، افلاطون از طرح آنها در نوشته‌ها اجتناب کرده است. بر این اساس، دیالوگ‌ها شامل اندیشه‌های بنیادین افلاطون نیستند، بلکه با توجه به تعبیری همچون «بازی» در نقد نوشتار (276d.2)، به جایگاهی فرعی و دست‌دوم تنزل می‌یابند و حتی شأن یادآورانه آنها نیز مشروط به آگاهی قبلی خواننده از آموزه‌های نانوخته می‌شود. به این ترتیب، شأن آموزشی، تمامیت و استقلال دیالوگ‌ها نیز انکار می‌شود.

سلزاک^۵، نماینده برجسته این جریان در سال‌های اخیر، با تبیین هماهنگی صورت و محتوای دیالوگ‌ها با باطنی‌گرایی افلاطون، شاخصه‌های فراگیر دیالوگ‌های افلاطونی را فقط در پرتو چنین رویکردی قلیل فهم می‌داند.^۶ از این رو، او نقد نوشتار را نه فقط بیانگر باطنی‌گرایی افلاطونی، بلکه به همین دلیل، «کلید فهم ساختار دیالوگ‌های افلاطونی» نیز می‌داند (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۶۷).^۷

به این ترتیب، نقد نوشتار نزد هر دو جریان تفسیری

پژوهشگران موسوم به مکتب توبینگن^۱ و هم‌فکران ایشان^۲ مطرح شده است.^۳ آنها در عین پذیرش رویکرد هرمنوتیکی شلایرماخر، در لزوم توجه به صورت و ساختار، در مقام خوانش دیالوگ‌ها (Szlezák, 1985, p. 170, with reference to Schleiermacher, 1973/1836, Introduction, p. 16)، به شدت رد می‌کنند و اساساً مخالف مضمون اصلی نقد نوشتار می‌دانند (Szlezák, 2019, p. 170). از نظر ایشان، «نقد نوشتار اساساً درباره چیزی جز فلسفه‌ورزی باطنی‌گرایی افلاطون سخن نمی‌گوید» (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۱۷۸). طبق این تفسیر، نقل داستان ثئوت توسط سقراط توسل به نوعی اندیشه اسطوره‌ای کاشف نخستین و نشانه آن است که افلاطون نوشتار را در بنیادین‌ترین وجهش در نظر دارد (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۶۹). بنابراین، محدودیت‌های مورد نقد ریشه در سرشت ذاتی نوشتار دارند و در هیچ صورتی، از جمله در قالب دیالوگ افلاطونی، از آن جدایی

¹ Tübingen School

^۲ دیدگاه افلاطونیان توبینگن، با وجود انزوای نسبی در جهان افلاطون‌پژوهی، فراتر از حوزه آلمانی زبان نیز، حامیان و مدافعانی داشته و دارد. در این میان، جیوانی رثاله و شاگردان او در ایتالیا جایگاهی ویژه دارند، تا آنجا که به اعتبار ایشان، گاه از این مکتب با عنوان «مکتب توبینگن-میلان» یاد می‌شود. جالب اینکه، پژوهشگرانی همچون فیندلی (Findlay) هم، به طور هم‌زمان با پیشگامان مکتب توبینگن، اما مستقل از آنها، به دیدگاهی مشبیه رسیده‌اند (نک: Hölsle, 2019).

^۳ ریشه‌های این رهیافت، در دوره مدرن، را می‌توان حتی پیش از شلایرماخر در آثار پژوهشگرانی همچون تنمان (Tennemann) و تیدمان (Tiedemann) مشاهده کرد (Szlezák, 2019). همچنین، در واکنش به شلایرماخر، هرمان (Hermann) خیلی زود این پرسش را مطرح کرد: آیا او در کوچک‌کردن مسئله آموزه‌های نانوخته افلاطون بر حق بود؟! (Laks, 2019).

^۴ گفتنی است که نقل‌قول حاضر ترجمه مستقیم نگارنده از عبارت شلایرماخر نیست، بلکه برگردان سلزاک از آن را منعکس می‌کند. به

نظر می‌رسد تقریر سلزاک تا اندازه‌ای از عبارت اصلی فاصله گرفته است. برای نمونه، سلزاک عبارت را چنین نقل می‌کند:

“Plato had after all wished to bring the reader, who does not yet know, into knowledge”
در حالی که در ترجمه انگلیسی (p.16) آمده است:

“Plato's object was to bring the still ignorant reader nearer to a state of knowledge.”

روشن است که میان دو تعبیر، به ویژه در تبدیل *nearer to a state of knowledge* به *into knowledge* تفاوتی قابل ملاحظه وجود دارد، خصوصاً با توجه به عباراتی که شلایرماخر در ادامه آورده است.

⁵ Thomas Alexander Szlezák (1940-2023)

^۶ او هدف خود در کتاب *خوانش افلاطون* را اساساً ارائه تفسیری از نوشتار فلسفی افلاطون می‌داند که بتواند در مقابل نقد نوشتار تاب آورد (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۱۸).

^۷ برای مثال، فقدان بحثی مستوفی درباره موضوع‌هایی همچون ایده‌ها یا یادآوری که بنا بر تصویری رایج، موضوع مهم‌ترین آرای فلسفی افلاطون شمرده می‌شوند، نشانه آن است که افلاطون در نوشته‌های خود عمداً درباره مهم‌ترین موضوع‌ها سکوت و با اشاراتی خواننده آشنا را متوجه آموزه‌های برین فراتر از دیالوگ‌ها می‌کند.

به منزله نقطه عزیمتی تعیین‌کننده در رویکرد آنان به دیالوگ‌های افلاطون تلقی می‌شود. از این رو، تفاوت در برداشت آنان از این متن به شکل‌گیری دو رویکرد متقابل انجامیده است. در ادامه، به اختصار سه وجه تمایز اساسی این دو رویکرد را بررسی می‌کنیم؛ تمایزهایی که مستقیماً از نحوه فهم و تفسیر آنان از *نقد نوشتار* ناشی می‌شوند.

۵- مقایسه دو رهیافت

چنانکه گفته شد، هر دو رهیافت به نقش بنیادین *نقد نوشتار* در فهم جایگاه نوشتار افلاطونی و ویژگی‌های سبک خاص آن توجه دارند و آن را با دغدغه‌های هرمنوتیکی و فلسفی سقراط و افلاطون^۱ مرتبط می‌دانند. با این حال، در حالی که متن‌گرایان قالب دیالوگ را وجه امتیاز و عامل اصلی برتری گفتار بر نوشتار می‌دانند و از این رو، بر فراوری نوشته‌های دیالوگیکال افلاطون از نقد سقراطی تأکید می‌کنند، فرامتن‌گرایان اصل حضور و شفاهیت را مبنای ترجیح گفتار بر نوشتار می‌دانند و نوشتار را، به طور مطلق، حتی در قالب دیالوگ‌های مکتوب افلاطون، مشمول نقد سقراطی می‌انگارند. از این دیدگاه، طرح *نقد نوشتار* از سوی افلاطون دلالتی است بر نابسندگی دیالوگ‌ها و ارجاعی ضمنی به آموزه‌های باطنی و نانوشته او در آکادمی.

هم از این رو است که با وجود اشتراک هر دو رهیافت در تأکید بر اهمیت وجوه صوری و هنری دیالوگ‌ها در مقام خوانش، در تعیین جایگاه دقیق و میزان اهمیت این وجوه، اختلافی قابل ملاحظه میان آنها وجود دارد. رهیافت متن‌گرا عموماً ساختار دیالوگیکال و دراماتیک آثار افلاطون را برخاسته از سرشت فلسفه او و راهکاری ضروری و انحصاری برای رهایی از بن‌بست *نقد نوشتار* می‌داند (Schleiermacher, 1973/1836, p. 17). در مقابل، فرامتن‌گرایان چنین نگرشی را نوعی تأکید افراطی و ستایشی ساده‌انگارانه تلقی می‌کنند و نسبت به پیامدهای آن هشدار می‌دهند (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۴۴). از نظر آنان،

عدم تقارن دیالوگ‌ها و به ویژه کم‌رنگ‌شدن وجه دیالوگیکال در آثاری همچون تیماتوس و کتاب‌های پنجم و ششم قوانین، نشان می‌دهد سبک و فرم دیالوگ‌ها تفاوتی بنیادین میان نوشتار افلاطونی و دیگر نوشته‌ها ایجاد نکرده است. از این دیدگاه، این شیوه بیش از آنکه ریشه در ذات فلسفه افلاطون داشته باشد، حاصل تصمیمی شخصی و برآمده از ذوق هنری و بازیگوشانه او است (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۷۵). افزون بر این، آنان شیوه «بیان غیرمستقیم» را مختص دیالوگ‌های آپورتیک می‌دانند و تعمیم آن به عنوان شاخصه صورت اصلی نوشتار افلاطونی به تمامی دیالوگ‌ها را نمی‌پذیرند (Szlezák, 2019).

نکته دیگر آنکه، در هر دو تفسیر، *نقد نوشتار* بیانگر اصل «تناسب سخن با آمادگی مخاطب» تلقی می‌شود و بر این اساس، به نوعی رویکرد باطنی‌گرا راه می‌برد. از این منظر، افلاطون هرگز قصد ندارد همه آموزه‌های مهم فلسفی‌اش را برای همگان و به شکل یکسان آشکار کند. با این حال، در انگیزه‌ها، شیوه اعمال و مصداق امر باطنی، میان دو دیدگاه اختلاف وجود دارد. فرامتن‌گرایان با تکیه بر ویژگی ذاتی نوشتار که محتوا را در دسترس همگان قرار می‌دهد و توان گزینش مخاطب را ندارد، معتقد هستند بخش اصلی آموزه‌های افلاطون در نوشته‌ها عرضه نشده و فقط در حلقه‌های درونی و به صورت شفاهی منتقل شده است. از این منظر، باید میان دو سطح و البته دو مجموعه محتوایی از آثار افلاطون تمایز نهاد: نخست، دیالوگ‌ها که جنبه‌ای بیرونی^۲ دارند و برای انتشار عمومی نگاشته شده‌اند؛ و دوم، آموزه‌های نانوشته که جنبه باطنی دارند و ویژه شاگردان خاص درون آکادمی بوده‌اند. در مقابل، *متن‌گرایان* باور دارند افلاطون توانسته است، ضمن رعایت اصل تناسب، آرای فلسفی خود را به طور کامل در قالب نوشتار عرضه کند. او در این راستا، با تکیه بر دیالوگ فرم و شیوه «ارتباط غیرمستقیم»^۳ و با بهره‌گیری از شگردهای هنری، آموزه‌های خود را در لایه‌های گوناگون

در افق تلقی شلایرماخری (ناظر به مسئله فهم متن، موانع فهم و انتقال درست معنا) است.

^۲ exoteric

^۳ indirect communication

^۱ البته روشن است که در اینجا، مفهوم هرمنوتیک در معنای خاص و فلسفی رابچ در فضای معاصر مراد نشده، بلکه مقصود «هرمنوتیک»

بازگشت به چالش اصلی نوشتار انجام می‌شود.

۶- نقد خوانش ضد نوشتاری مشهور

با توجه به مطالب پیش‌گفته، می‌توان دریافت هر دو رهیافت با وجود تفسیرهایی متفاوت که از نقد نوشتار دارند، در خوانش ضد نوشتاری از نقد سقراطی هم‌داستان هستند. بر این اساس، نقد نوشتار، فارغ از اینکه در افق افلاطونی واجد چه معنا و دلالتی باشد، در افق سقراطی^۵ به معنای انکار صلاحیت نوشتار به مثابه رسانه و ابزار آموزش فلسفی است. این خوانش که فراتر از چارچوب چالش مورد بحث نیز در میان مفسران رواج دارد^۶، بر تقابل گفتار و نوشتار در نقد سقراطی استوار است و نوشتار را موضوع اصلی نقد می‌انگارد. به این ترتیب، این فقط نوشتار افلاطونی است که در برابر نقد نیازمند دفاع و توجیه دانسته می‌شود. با این حال، به نظر می‌رسد چنین خوانشی فاقد شواهد متنی کافی، بلکه اساساً ناسازگار با متن است. در ادامه، با بازخوانی دقیق‌تر نقد نوشتار در راستای تبیین ناهماهنگی این خوانش با متن، نشان خواهیم داد: (۱) دوگانه گفتار/نوشتار اساساً با متن بیگانه است و (۲) آنچه در نقد سقراطی موضوعیت دارد نه نوشتار، بلکه لوگوس یا سخن است؛ از این رو، (۳) نقد نوشتار به گفتار شفاهی، حتی در قالب گفت‌وگوی زنده^۷، نیز گسترش

ارائه کرده است؛ به گونه‌ای که فقط خواننده فعال و مستعد، و آن هم با کسب آمادگی و در مراحل مختلف، قادر است به آنها دست یابد. بنابراین، نوشتار افلاطونی متنی فعال است که می‌تواند در هر مرحله مخاطب خود را برگزیند و متناسب با سطح آمادگی و فعالیت او با او سخن بگوید. از این دیدگاه، آموزه‌های باطنی لایه‌های معنایی نهفته در متن هستند که فقط برای خواننده اهل گشوده می‌شوند. روشن است که بر این اساس، مفهوم «باطنی» نسبی است و برای افراد مختلف، و در مراحل گوناگون آموزش فلسفی، مصادیقی متفاوت خواهد داشت (Schleiermacher, 1973/1836, p. 10).

به این ترتیب، با توجه به اشتراک هر دو دیدگاه در نوعی باطنی‌گرایی، می‌توان میان دو شکل متفاوت رویکرد باطنی‌گرا تمایز قائل شد: باطنی‌گرایی بیرونی^۱ فرامتن‌گرایان در مقابل باطنی‌گرایی درونی^۲ متن‌گرایان^۳ (Stahler, 2013). بی‌تردید، بررسی جامع وجوه اشتراک و افتراق این دو رویکرد و تحلیل نقاط قوت و ضعف هر یک فراتر از مقصود و دامنه نوشتار حاضر است. آنچه در ادامه بررسی و نقد خواهد شد، وجه مشترک دو تفسیر و پیش‌فرض بنیادین هر دو است. این بررسی صرفاً با هدف تبیین نابسندگی هر دو رهیافت و تأکید بر ضرورت

مقابل «باطنی‌گرایی بیرونی» تمنان و تیدمان به کار می‌برد (Slezák, 2019).

^۵ باید توجه داشت که دیالوگ‌های افلاطونی واجد لایه‌های گوناگون دلالت و معناداری هستند (نک: Scott, 2000, pp. 2-3). برای مثال، آنچه در سطح گفت‌وگوی سقراط با فیادروس و از دیدگاه مقاصد سقراط مدنظر است، متمایز از مقاصد ویژه افلاطون از نقل آن مطلب و در گفت‌وگو با خواننده دیالوگ است. در این نوشتار، تعبیر «نقد سقراطی» مشخصاً به نقد نوشتار در افق مقاصد سقراط اشاره دارد.

^۶ برای نمونه، هکفورث در ترجمه و شرح خود، نقد نوشتار را ذیل عنوان «برتری کلام شفاهی یا گفتاری» قرار داده است (Hackforth, 1952, p. 156).

^۷ تأکید بر شمول نقد نسبت به شکل گفت‌وگو از آن رو است که مفسران متمایل به رهیافت متن‌گرا، چنانکه در بخش مقایسه گفته شد، در محور اول به جای مطلق گفتار شفاهی، بر قلب گفت‌وگو تأکید دارند و در نتیجه، با تأکید بر خصلت دیالوگیکال نوشته‌های افلاطون،

^۱ outer esoterism

^۲ inner esoterism

^۳ این هر دو را می‌توان در مقابل رویکردی ظاهرگرایانه نهاد که دست‌کم روزگاری در حوزه آنگلساکسون و مفسران تحلیلی مشرب غالب بود. در این رویکرد، هدف اصلی افلاطون از نگارش، از وجه فلسفی، بیان مستقیم آموزه‌هایی فلسفی است که در قالب نظامی از گزاره‌ها و استدلال‌ها قابل استخراج از دیالوگ‌ها است؛ با این حال، آمیختگی نامطلوب و خطرناک (استیس، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۶) صورت هنری و شاعرانه با محتوای فلسفی سبب شده است این کار با دشواری روبه‌رو شود. روشن است که این رویکرد در مواجهه با بسیاری از ناسازگاری‌ها یا ضعف‌های منطقی ظاهری در دیالوگ‌ها از دست‌یابی به ژرفای دیالوگ‌ها ناتوان است و در خوشبینانه‌ترین حالت، راه‌حل آنها را در توسل به تطور فکری افلاطون می‌داند (برای نمونه‌ای برجسته از این رویکرد، نک: Vlastos, 1991).

^۴ سلزاک خود با عنوان «باطنی‌گرایی تاریخی» و «باطنی‌گرایی هرمنوتیکی» از این دو رویکرد یاد می‌کند (سلزاک، ۱۳۹۵، ص. ۵۷). او همچنین تعبیر «باطنی‌گرایی درونی» را برای دیدگاه شلایرماخر، در

می‌یابد.

(καλῶς) شکل می‌گیرد و در چه حالتی نه (ὄπη μή)؟
(259e.1-3).

در جمع‌بندی پایانی گفت‌وگو نیز سقراط دوباره به این پرسش بازمی‌گردد:

«آیا گفتن و نوشتن سخنان (λόγους λέγειν τε καὶ γράφειν) چیزی زیباست یا زشت؛ و در چه حالتی می‌تواند به حق، مایه سرزنش باشد» (277d.1-3).

به نظر می‌رسد تکرار این نمونه‌ها (برای اشاره به دیگر موارد، نک: Wetelainen, 1999, p. 16) نشان می‌دهد مؤلف آگاهانه در پی آن بوده است تا با مبهم‌سازی مرزهای گفتار و نوشتار، تمایز میان آن دو را کم‌رنگ کند و در عوض، توجه خواننده را به نکته‌ای ژرف‌تر درباره موضوع نقد معطوف کند. از این رو، فهم درست نقد نوشتار در گرو نگرستن به متن از دیدگاهی فراتر از دوگانگی گفتار و نوشتار است. در ادامه، با بازخوانی مراحل سه‌گانه نقد نوشتار، نشان داده می‌شود این دوگانه با متن سازگار نیست و نمی‌تواند مبنایی درست برای فهم مقصود سقراط باشد.

در بخش نخست، اسطوره مصری، اساساً «اعتراضات تاموس به طور مستقیم متوجه حروف مکتوب است و تبیین آشکار با خطابه و گفتار شفاهی ترسیم نمی‌کند» (هایلند، ۱۳۹۵، ص. ۲۲۰). به بیان دقیق‌تر، تقابلی که در این بخش مورد تأکید قرار گرفته، تقابل میان تکیه بر نوشتار یا نشانه‌های بیرونی (ἀλλοτρίων τύπων) (275a.5) از یک سو، و رجوع به درون (ἐνδοθεν) (275a.6) و جست‌وجوی بی‌واسطه دانش با تکیه بر نیروی یادآوری از سوی دیگر است. اما در بخش دوم، ابتدا با تشبیه سخن نوشته‌شده به «نقاشی» (ζωγραφία) (275d.5) و در ادامه، با تعبیر «تصویر» (εἰδωλον) (276a.9)، نوشتار با چیزی دیگر مقایسه می‌شود؛ چیزی که نسبت آن با نوشتار همچون نسبت تصویر به صاحب آن است^۱ و در ادامه، با عنوان «سخنی دیگر» (ἄλλον λόγον)، این چنین معرفی می‌شود:

«آن که با دانش (μετ' ἐπιστήμης) در روح (ἐν)

به این ترتیب، نه فقط نابسندگی خوانش رایج و رهیافت‌های مبتنی بر آن در مواجهه با مسئله نقد نوشتار آشکار می‌شود، بلکه با طرح خوانش جایگزین، افق بحث به سطحی ژرف‌تر و گسترده‌تر ارتقا می‌یابد؛ زیرا بر اساس این خوانش، نه فقط «نوشتار افلاطونی»، بلکه خود «گفتار سقراطی» نیز در معرض چالش و نیازمند تبیین و توجیه خواهد بود. روشن است که طرح خوانش پیشنهادی در اینجا فقط به صورت غیرمستقیم، و به تبع نقد خوانش مشهور، مطرح می‌شود و بنابراین، بررسی تفصیلی و پاسخ به چالش‌ها و موانع پیش روی آن فراتر از چارچوب مقله حاضر و مستلزم نیازمند پژوهشی مستقل است.

۷- عدم تقابل گفتار با نوشتار

گفته شد که خوانش رایج، نقد نوشتار را بر تقابل گفتار و نوشتار، استوار می‌کند؛ اما به نظر می‌رسد نه فقط در هیچ یک از مراحل سه‌گانه نقد نوشتار چنین تقابلی مطرح نشده است، بلکه در سرتاسر دیالوگ، شاهد نوعی درهم‌آمیختگی گفتار و نوشتار هستیم (Burger 1980, p. 101; Griswold, 1986, p. 164; Nightingale, 1995, p. 164). گفت‌وگو از همان آغاز با ارجاع به خطابه مکتوب لوسیاس و قرلنت آن توسط فایدروس آغاز می‌شود. روشن است که این نکته صرفاً جنبه روایی ندارد، بلکه از همان ابتدا، مرز میان گفتار و نوشتار را مبهم می‌کند؛ زیرا خطابه، با وجود آن که در قالب نوشتار تثبیت شده است، در نهایت، برای ارائه‌ای شفاهی نگاشته می‌شود. در نیمه دوم دیالوگ نیز، با اشاره به تحقیر خطابه‌نویسی از سوی برخی از سیاستمداران (257c)، زمینه دراماتیک برای بحث از سخنوری و نگارش مهیا می‌شود. در این راستا، پرسش محوری این است:

در چه حالتی، سخن (λόγος)، چه در گفتار (λέγειν) و چه در نوشتار (γράφειν)، به زیبایی

^۱ «نوشتن یا رسم کردن» است، علاوه بر نسبت تصویر و ذوالتصویر، به دوگانه مرده و زنده یا «باروح» و «بی‌روح» نیز اشاره دارد.
^۲ در این مقاله، به اقتضای تفسیر مورد نظر، و هم‌سو با استاد محمدحسن لطفی، از میان معادل‌های فارسی ψυχή (مانند: نفس، روان، ذهن و...) واژه «روح» برگزیده شده است.

مدعی عدم شمول نقد سقراطی نسبت به نوشتار افلاطونی هستند؛ اما در ادامه خواهیم دید که حتی این خوانش نیز با متن ناسازگار است.

^۱ به نظر می‌رسد در تشبیه به نقاشی، کاربست واژه ζωγραφία که مشتق از دو واژه ζῶν و γράφω، به ترتیب به معنای «زنده» و

او به نوشتار، به صورت پاشش بذر بر اساس اصول دیالکتیک توصیف می‌شود.

گمان می‌کنم کوشش و جدیتی بس نیکوتر آن‌گاه پدید می‌آید که کسی، با به‌کارگیری هنر دیالکتیک، چون روحی شایسته (ψυχὴν προσήκουσαν) بیابد، در آن با دانش (μετ' ἐπιστήμης) سخنان (λόγους) را بکارد و بپاشد؛ سخنانی که توانایی یاری‌رساندن به خود و به کاشت‌کننده خویش را دارند (ἐαυτοῖς τῷ τε φυτεύσαντι βοηθεῖν) (ἱκανοί)، و نه بی‌ثمر (οὐχ ἄκαρποι) بلکه واجد بذری هستند (ἔχοντες σπέρμα) که از آن، در روح‌های دیگر سخنان تازه می‌رویند و به این ترتیب، همواره توانایی بخشیدن نامیرایی را دارند، و دارنده چنین سخنانی را تا آنجا که برای انسان ممکن است، سعادتمند می‌سازند (276e-277a).

هرچند این عبارت اشاره‌ای صریح به گفتار یا گفت‌وگوی شفاهی ندارد، می‌تواند به طور غیرمستقیم، با توجه به اشاره به دیالکتیک و نیز برگرفتن روحی مناسب به مثابه زمین کشت سخنان، بر لزوم قالب گفت‌وگو در فعالیت جدی فیلسوف و فرایند کاشت سخن در روح دلالت داشته باشد. ظاهراً همین نکته سبب شده است تا برخی از مفسران نتیجه بگیرند که مقصود افلاطون از «سخن دیگر» همان گفتار شفاهی است که در چارچوب گفت‌وگویی زنده بر زبان فیلسوف جاری می‌شود؛ برای مثال، هابلند که، با اشاره به طرح تمایز میان دو نوع نوشتار در تمثیل نقاشی، به درستی می‌گوید:

توجه داشته باشیم که افلاطون نیرومندترین تبیین ممکن را که می‌توانست ترسیم کند در دهان سقراط نمی‌گذارد. بی‌شک، سقراط می‌توانست یک تبیین کمابیش مطلق میان نوشتار و گفتار شفاهی برقرار کند؛ تبیینی که بنا بر فرض در آن زمان قلیل فهم بود، زیرا در آن فرهنگ هنوز می‌شد روزگار بدون حروف و متن را به یاد آورد^۱... ولی این تمایزی نیست که منظور سقراط افلاطونی باشد (هابلند، ۱۳۹۵، ص. ۲۲۰).

و اندکی بعد، با اظهار شگفتی، دوباره تأکید می‌کند

(τῇ ... ψυχῇ) کسی که می‌آموزد (τοῦ μαθάνοντος) نوشته می‌شود (γράφεται) و تواناست (δυνατός) که از خود دفاع کند (ἀμύναι ἑαυτῷ) و داناست (ἐπιστήμων) که نزد آنان که باید، سخن بگوید (λέγειν) یا خاموش بماند (σιγᾶν) «(276a).

با اینکه بیشتر مفسران این «سخن دیگر» را بر گفتار (یا به طور اخص: گفت‌وگوی) شفاهی تطبیق نموده‌اند، به نظر می‌رسد این تطبیق از برخی جنبه‌ها پذیرفتنی نباشد. نخست آنکه، این «سخن دیگر» خود با صفت «نوشته‌شده» (γράφεται) توصیف شده است؛ بنابراین، تمایز مورد نظر، نه میان گفتار و نوشتار، بلکه میان دو نوع نوشتار مطرح شده است: نوشتار در کاغذ و نوشتار در روح. روشن است که اگر هدف از مقایسه طرح تقابل گفتار با نوشتار باشد، توصیف آن (گفتار) با عنوان «نوشتار» حتی بر سبیل استعاره نیز چندان موجه نخواهد بود.

افزون بر این، «سخن نوشته‌شده در روح» را نمی‌توان به‌سادگی با گفتار شفاهی، حتی در قالب گفت‌وگوی زنده، یکسان دانست؛ زیرا گزاره‌ها و واژه‌ها، حتی در تعاملات گفتاری مستقیم، لزوماً در «روح» مخاطب مستقر نمی‌شوند. به علاوه، هیچ گزاره یا واژه‌ای به‌تنهایی قادر به دفاع از خود یا پاسخ‌گویی به پرسش‌های تازه نیست؛ چنانکه قادر به تشخیص و گزینش مخاطب هم نیست. مهم‌تر از همه آنکه انتساب سکوت یا امتناع از سخن گفتن (σιγᾶν) به خود سخن با ماهیت آن ناسازگار است. بنابراین، اوصاف مورد نقد نوشتار در گفتار شفاهی نیز موجود هستند. در اینجا، باید توجه داشت که این ویژگی‌ها، نه به‌گونه‌ای، بلکه مستقیماً به خود سخن نسبت داده شده‌اند (نک: (McCoy, 2007, p. 170).

در بخش سوم، تمثیل کشاورز خردمند، نیز با جایگزینی استعاره «کاشت در روح» به جای «نگارش در روح»، اصل تمایز پیش‌گفته حفظ و همچنان بر «روح» به منزله جایگاه «سخن دیگر» تأکید می‌شود. با این حال، در ادامه، فعالیت جدی فیلسوف، در برابر رویکرد بازیگوشانه

^۱ اشاره به تحلیل‌هایی که نقد نوشتار را در پیوند مسقیم و ضروری با انتقال فرهنگ یونانی از سنت شفاهی به سنت مکتوب ارزیابی می‌کنند (به عنوان نمونه‌ای برجسته و کلاسیک، نک: (Havelock, 1963).

«افلاطون نمی‌خواهد سقراط میان گفتار شفاهی محض و نوشتار تمایز بگذارد» (هایلند، ۱۳۹۵، ص. ۲۲۱)؛ ناگهان با صراحتی شگفت‌انگیز مدعی می‌شود «نوشتار در روح به همان گفتار و گفت‌وگوی شفاهی اشاره دارد» (Hyland, 2008, p. 124).^۱ او بر همین اساس بر خوانش ضد نوشتاری از نقد پافشاری دارد: «سقراط در اینجا با ارجاع صریح به برتری گفت‌وگوی شفاهی نسبت به نوشتار، از تصمیم خود برای امتناع از نوشتن دفاع می‌کند» (هایلند، ۱۳۹۵، ص. ۲۲۰).

نادرستی این برداشت در بخش بعدی روشن‌تر خواهد شد؛ اما در اینجا توجه به دو نکته لازم است. نخست آنکه، لزوم قالب گفت‌وگو برای تحقق فعالیت جدی فیلسوف لزوماً به معنای جدی بودن یا قلیل اتکا بودن خود سخنان جاری شده بر زبان او نیست. به بیان دیگر، تأکید بر جدیت فیلسوف در روی آوری به گفت‌وگو، به خودی خود، ضمانتی برای «جدی بودن» عین سخنان فیلسوف به دست نمی‌دهد؛ زیرا غایت این فعالیت نه در خود گفتار، بلکه در تحولی توصیف شده است که در روح مخاطب پدید می‌آید. بنابراین، نمی‌توان از «جدی بودن» فیلسوف در گفت‌وگو به سادگی نتیجه گرفت که سخنانی که به طور شفاهی در گفت‌وگو بیان می‌شوند، نقطه مقابل سخن نوشته شده و مصداق «نوشتار در روح» هستند.

دیگر آنکه این مدعا، که آنچه در مقابل نوشتار قرار دارد گفتار شفاهی در قالب گفت‌وگوی شخصی است، خود به صورت ضمنی تأیید مدعای ما در این محور و زمینه ساز پیگیری بحث در محور بعدی است. در واقع، اعتبار هر گونه قید اضافی، فراتر از اصل شفاهیت، در گفتار، متقابلاً نشان می‌دهد ایرادات وارد شده بر «سخن نوشته شده» نیز صرفاً برآمده از ویژگی نوشتاری و مکتوب بودن آن نیست و نوشتار در نقد فاقد موضوعیت ذاتی است. به این ترتیب، نفی تقابل گفتار با نوشتار به پرسش از موضوع اصلی نقد نوشتار می‌انجامد.

۸- عدم موضوعیت «نوشتار»

برای درک دقیق موضوع اصلی نقد، باید از ریشه ضعف‌ها و محدودیت‌های نسبت داده شده به نوشتار آغاز کرد. آنچه در متن با صراحت به عنوان سرچشمه این محدودیت‌ها معرفی می‌شود، ویژگی «بیرونی بودن» و «فاصله از روح» است. در اسطوره مصری، استدلال ثاموس در رد ادعای ثوئ بر بیرونی بودن و بیگانگی حروف و کلمات نوشته شده از روح استوار است. تکیه بر نوشتار (πίστιν) (γραφής) به فراموشی در روح‌ها (ψυχᾷς) منجر می‌شود؛ زیرا یادگیرندگان، با اعتماد به امر بیرونی (ἐξωθεν)، از این نکته غافل می‌شوند که باید به درون خویش (ἐνδοθεν) رجوع کنند و دانش را «خودشان از درون» (ἐνδοθεν) (αὐτοὺς ὅπως αὐτῶν) بی‌واسطه «عوامل بیگانه» (ἀλλοτρίων) (τύπων) بیابند. از این رو، نوشتار نه دارویی برای حافظه (μνήμης)، بلکه لیزاری کمکی برای به یاد سپردن^۳ (ὑπομνήσεως) شمرده شد (275a). به این ترتیب، تمایز اصلی در این بخش صریحاً بر پایه دوگانه بیرونی/درونی (ἐξωθεν/ἐνδοθεν) استوار شده است.

در تشبیه نقاشی نیز همین تمایز در قالب دوگانه‌های تصویر/اصل، زنده/مرده، بارو/بی‌روح تکرار می‌شود. نوشتار همچون تصویری مرده و بی‌روح در برابر «سخنی دیگر» قرار می‌گیرد که «دارای روح» (ἐμψυχον) و بنابراین «زنده» (ζῶντα) است. سقراط این سخن را چنین توصیف می‌کند:

آن که با دانش (μετ' ἐπιστήμης) در روح (ἐν τῇ ψυχῇ) کسی که می‌آموزد (τοῦ μαθησάντος) نوشته می‌شود (γράφεται) و تواناست (δυνατός) که از خود دفاع کند (ἀμύνει ἑαυτῷ) و داناست (ἐπιστήμων) که نزد آنان که باید، سخن بگوید (λέγειν) یا خاموش بماند (σιγᾶν).

و فایده‌روس در پاسخ می‌گوید:

تو از سخن (λόγον) فرد دانا سخن می‌گویی، سخنی

^۳ شاید بتوان تفاوت هپومنیسیس (ὑπομνήσεως) با آنامنسیس (Ἀνάμνησις) را در پرتو این متن و مبتنی بر تمایز بیرونی و درونی بودن منبع معرفت مورد یادآوری فهمید.

^۱ به دلیل بازتاب نیافتن لحن تأمل‌برانگیز هایلند در این بخش، به متن اصلی ارجاع داده‌ام. به نظر می‌رسد مترجم نیز در این موضع نتوانسته است هماهنگی کامل خود را با متن حفظ کند!

^۲ او با اصرار بر اینکه «گفتار شفاهی» همان «نوشتار بر لوح جان» است، این امر را «رازآلود» می‌داند (هایلند، ۱۳۹۵، ص. ۲۲۲).

انسان‌ها زاده و پرورده می‌شوند (نک: 278a-b). حال اگر ریشه محدودیت‌های نوشتار در گسستگی «سخنان نوشته‌شده» از روح باشد، باید از ریشه خود این گسستگی پرسید. در خوانش رایج، این گسستگی پیامد نوشته‌شدن تلقی می‌شود؛ گویی سخن تا زمانی که در بستر گفت‌وگویی زنده و در پیوند با روح گوینده جریان دارد، زنده است، اما هنگامی که به صورت نوشتاری درمی‌آید، پیوند حیاتی خود را از دست می‌دهد و به امری بی‌روح و ناتوان تبدیل می‌شود. ولی این برداشت، گذشته از آنکه به فرض تقابل گفتار و نوشتار بازمی‌گردد، با فحوای متن و اوصاف متقابلی که سقراط برای «نوشتار» و «سخن دیگر» برقرار می‌کند، ناسازگار می‌نماید.

تأملی دقیق‌تر نشان می‌دهد گسستگی از روح را باید ویژگی ذاتی خود لوگوس یا سخن، در معنای ساخت زبانی متشکل از واژه و گزاره^۵، دانست و نه صرفاً نتیجه نگارش آن. در واقع، سخن همواره واجد نوعی استقلال و جدایی از روح صاحب خویش است. این استقلال شرط امکان بیان و انتقال سخن در قالب گفتار و نوشتار است. بر این اساس، اندیشه و شناخت، به محض آنکه در قالب واژه و گزاره ریخته شود، از مقام درونی و زنده خود فاصله می‌گیرد و صورتی عینی و مستقل می‌یابد. از این رو، هر ساخت زبانی، به صرف آنکه گفتنی و قابل انتقال است، حتی زمانی که در ذهن حاضر است، ماهیتی بیرونی و بیگانه از روح، و در نتیجه، جامد و انعطاف‌ناپذیر دارد. از این رو، سخنان و گزاره‌ها، به‌خودی‌خود، واجد اوصاف نوشتار و فاقد اوصاف «سخن دیگر» هستند که سقراط در در نقد بیان می‌کند؛ آنها جامد و بی‌روح هستند، قادر به سکوت، پاسخ‌گویی به پرسش‌های جدید و دفاع از خود یا گزینش مخاطب نیستند و همواره نیازمند یاری پدر خویش هستند.

زنده (ζῶντα) و دارای روح (ἔμψυχον)، که سخن نوشته‌شده (ὁ γεγραμμένος) را می‌توان به درستی تصویر (εἰδωλον) آن نامید (276a).

در واقع، عامل زنده (ζῶντα) و دارای روح (ἔμψυχον) بودن «سخن دیگر» همین سرشت درونی و روحی آن است که با وصف در روح (ἐν τῇ ... ψυχῇ) جای داشتن مورد اشاره قرار گرفته است؛^۱ درست برخلاف نوشتار که بیرونی و بیگانه از روح است و به همین دلیل، مرده، بی‌حرکت و ناتوان است.^۲ این موضوع همچنین در آغاز این بخش، با توصیف «سخن دیگر» با عنوان «برادر اصیل» (ἀδελφὸν γνήσιον) نوشتار (276a.2) مورد اشاره قرار گرفته است. وصف «γνήσιον» که به معنای «اصیل» یا «مشروع» است به انتساب برادر دیگر به پدر^۳ و متقابلاً فقدان این انتساب درباره نوشتار اشاره دارد.^۴ به این ترتیب، باز هم فقدان پیوند با صاحب سخن (پدر) به مثابه ریشه نقصان و ضعف نوشتار مورد تأکید قرار گرفته است. در تمثیل «کشاوری خردمند» نیز، در مقابل زمین نوشتار که همچون باغ‌های آدونیس زودبازده اما بی‌ثمر و سریع‌الزوال است، مستقیماً به روح (ψυχῇ) به مثابه زمین مستعد برای کشت‌وکار جدی فیلسوف اشاره می‌شود (276b). همچنین، با تشبیه نگارش به «کاشتن در آب با جوهر» (σπεῖρων ἐν ὕδατι γράφει μέλανι) (276c.7) که به بی‌ریشه‌بودن اشاره دارد، از کاشتن در «روحی مناسب» (ψυχῇν προσήκουσαν) سخن به میان آمده است (276e-277a). در سراسر این عبارات، با بیان اوصافی همچون رویش (φύομενοι) و نامیرایی (ἀθάνατον)، بر درونی‌بودن و برخوردار بودن سخن از حیاتی روحانی تأکید شده است؛ چنانکه در جمع‌بندی پایانی نیز همین ویژگی‌ها بار دیگر یادآوری می‌شود، آنجا که از سخنانی یاد می‌شود که در روح نگاشته و در درون

^۱ به نظر می‌رسد افلاطون با استعمال مکرر واژه ἔμψυχον، به ویژه با عطف آن بر ζῶντα (زنده)، در پی برجسته‌کردن همین ارتباط است؛ از این رو، ترجمه ἔμψυχον به «جان‌دار» نمی‌تواند این مقصود را به‌خوبی تأمین کند.

^۲ شایان توجه است که سقراط پیش‌تر در بخش نخست دیالوگ (245c-d)، بین «روح»، «حرکت»، «زندگی» و «نامیرایی» پیوندی عمیق برقرار کرد.

^۳ همچنین، امکان تداوم نسل پدر از طریق او

^۴ سقراط همچنین در بخش پایانی گفت‌وگو (278a.6) برای «سخنان نوشته‌شده در روح»، استعاره «فرزندان مشروع» (ύεῖς γνησίους) را به کار می‌برد.

^۵ در این نوشتار، «سخن» و «لوگوس» همواره در چنین معنایی به کار می‌روند و نه در معنای زبان، یا عقل و... مهم‌ترین شاهد بر اراده این معنا در متن فایدروس نیز کاربست مکرر حالت جمع آن است.

بر این اساس، می‌توان گفت در نقد «سخنان نوشته‌شده» «یا کلمات مکتوب»، تأکید اصلی بر خود «سخن و کلمه» است، نه صورت نوشتاری آن. هم از این رو است که در متن نیز به نوعی شاهد عطف تمرکز از نوشتار (γραφή) و حروف و علائم نوشتاری (γράμματα) به خود سخنان و کلمات (λόγοι) هستیم. در اسطوره مصری، ابتدا موضوع بحث نوشتار (γραφή) و حروف الفبا (γράμματα) است؛ اما در پایان این بخش، سقراط پس از بیراهه‌ای کوتاه و در بازگویی نهایی پیام آمون، از «سخنان نوشته‌شده» (λόγους γεγραμμένους) (275d.1) سخن می‌گوید. در بخش دوم نیز، پس از تشبیه نوشتار (γραφή) به نقاشی (275d)، بحث ناگهان متوجه سخنان (λόγοι) می‌شود، سقراط می‌گوید:

«سخنان (λόγοι) نیز همین‌گونه هستند؛ گویی چیزی را می‌فهمند و می‌گویند، اما اگر چیزی را از گفته‌هایشان بپرسی در حالی که می‌خواهی بیاموزی، فقط یک چیز را، همان راه، همیشه نشان می‌دهند» (275d).

او سپس می‌افزاید:

«و هنگامی که یک بار نوشته شود، به طور یکسان در همه جا منتشر می‌شود...» (275e.1).

به نظر می‌رسد در اینجا با تصریح به شرط «هنگامی که یک بار نوشته شود»، تمایزی میان اشکال نخست و اشکال دوم گذاشته شده است. این اشکال که «همواره مدلول واحدی دارد و خود دارای فهمی از آنچه می‌گوید نیست»، به خود ماهیت سخن بازمی‌گردد؛ اما اشکال دوم، اینکه «به هر سو پخش شده و در دسترس همه قرار می‌گیرد»، ناشی از نوشته‌شدن و نوعی ضبط و ثبت شدن آن است. همچنین، اشکال سوم، اینکه «قدرت بر انتخاب مخاطب و دفاع از خود را ندارد»، نیز اگرچه پیوسته به شرایط نوشتار است — زیرا نوشته‌شدن موجب می‌شود در دسترس همه قرار گیرد — در حقیقت به ناتوانی ذاتی خود سخنان بازمی‌گردد. هر سخن به مثابه ساخت زبانی خاصی، واحدی تعیین‌یافته و ثابت است و نمی‌تواند تغییر کند؛ چنانکه به مثابه حقیقتی زبانی بی‌جان و فاقد هر گونه فهم و ادراک است. سخنان حتی پیش از نوشته‌شدن نیز، به اقتضای ماهیت زبانی خود، دارای همان خصلت بی‌روحي و جمود هستند. این تغییر جهت از نوشتار به

سخن، در ادامه با معرفی برادر اصیل نوشتار، تحت عنوان «سخن دیگر» و طرح تمایز دو نوع لوگوس (باروح و بی‌روح) پررنگ‌تر می‌شود. بنابراین، در اینجا، بحث بر سر دو نوع متفاوت از سخن یا لوگوس و وجوه تمایز آنهاست و نه صرفاً دو «صورت بیانی» سخنی واحد.

با این حال، همچنان ممکن است تصور شود مقصود سقراط چیزی جز تمایز دو نحوه بیان سخن نبوده است و بنابراین، ایرادات به خود سخن بازنمی‌گردند. در این راستا، گذشته از آنچه پیش‌تر درباره عدم انطباق اوصاف متقابل این دو سخن بر دو صورت بیانی شفاهی و کتبی بیان شد، بخش سوم نقد (تمثیل کشاورز خردمند) کاملاً روشن‌گر است. در این بخش، در کنار مقایسه نوشتار با روح به مثابه دو زمین برای کشت، از مقایسه و تمایز دو نوع سخن به مثابه بذر نیز سخن گفته شده است. فیلسوف با توجه به اینکه زمین نوشتار نمی‌تواند مثمر‌تر باشد، آن را به فعالیت بازیگوشانه خود اختصاص می‌دهد و تلاش جدی خود را متوجه کاشت در زمین روح مناسب می‌کند. در عین حال، هر یک از دو زمین، و بالتبع هر یک از دو زمینه فعالیت فیلسوف، بذر متناسب با خود را اقتضا می‌کند. سقراط در راستای تمییز این دو بذر، اوصاف

بذری که در زمین روح کاشته می‌شود را تبیین می‌کند:

«آن که با دانش (μετ' ἐπιστήμης) در روح (ἐν τῇ ψυχῇ) ... کسی که می‌آموزد (τοῦ μαθητῆτος) نوشته می‌شود (γράφεται) و تواناست (δυνατός) که از خود دفاع کند (ἀμύνει ἑαυτῷ) و داناست (ἐπιστήμων) که نزد آنان که باید، سخن بگوید (λέγειν) یا خاموش بماند (σιγᾶν)» (276e-277a).

در بیان فایدروس، روشن می‌شود که این سخن مختص شخص «دانا» (εἰδότης) است و «سخن نوشته‌شده» (γεγραμμένος) فقط می‌تواند «تصویری شیخ‌وار» (εἰδωλον) از این حقیقت زنده و باروح (λέγεις) ζῶντα καὶ ἔμψυχον باشد (276a.8-9). روشن است که این صفات، به ویژه اختصاص به دانایان، به تمایزی فراتر از تمایز دو صورت بیانی اشاره دارد. اگر این سخن دیگر نیز از سخن کلمه و گزاره بود، بیان آن توسط افراد نادان و نیز نگارش آن کاملاً ممکن بود. همین روال در بخش پایانی گفت‌وگو نیز تکرار می‌شود، ضمن اینکه در آنجا در تمایز

موضوع مباحث بعدی رویکرد درست (خداپسندانه) به سخنان «در عمل و در گفتار» ($\pi\rho\acute{\alpha}\tau\tau\omega\nu\ \eta\ \lambda\acute{\epsilon}\gamma\omega\nu$) است.^۱ بنابراین، عبارت مدنظر خود شاهی بر آمیختگی بحث از نوشتار و گفتار و نیز عطف نهایی نقد به خود «سخن» است. در عین حال، باید توجه داشت که این مدعا که نقد نوشتار در وجه بنیادین خود متوجه اصل سخن باشد، منافاتی با تأکید ویژه بر صورت نوشتاری آن ندارد. از سویی، آنچه از نظر دراماتیک و نیز تاریخی زمینه‌ساز این نقد بوده، خطابه مکتوب لوسیاس، و در سطحی گسترده‌تر، رواج پدیده خطابه‌نویسی ($\lambda\omicron\gamma\omicron\gamma\rho\alpha\phi\acute{\iota}\alpha$)، و همچنین نگارش کتابچه‌های راهنما ($\tau\acute{\epsilon}\chi\nu\alpha\iota$) در گفتمان سخنوری سوفیستی و فرهنگ آتن قرن پنجم و چهارم ق.م. است.^۲ از سوی دیگر، تأکید بر توجه نقد به لوگوس، منافاتی با توجه مؤکد آن به نوشتار ندارد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، ویژگی بنیادین مورد نقد استقلال و جدایی سخن از روح است که البته، سخن در صورت نوشتاری بیشتر به آن دچار است. اساساً، نوشتار، به مثابه تجسد عینی سخن، آشکارکننده خصلت استقلال و بیرونی بودن آن است و شاید بتوان گفت از همین نظر، برای طرح نقد سقراطی، اشاره به آن ضرورت داشته است. به بیان دیگر، نوشتار اگرچه در طرح نقد سقراطی موضوعیت ندارد، به شکلی ضروری طریقت داشته است.

در این راستا، باید توجه داشت که در روزگار کنونی، فناوری‌های ضبط و بازپخش صدا این امکان را فراهم کرده‌اند که این ویژگی سخن را در قالب گفتاری نیز مشاهده کنیم؛ اما در دوران باستان، چنین امکانی وجود نداشت.^۳ از این رو، کاملاً طبیعی است که در راستای نقد لوگوس و برای اشاره به این ویژگی، از نوشتار استفاده شود. بر این اساس، می‌توان گفت نوشتار و زبان مکتوب

میان دو نوع سخن، علاوه بر اوصاف پیشین، بر خصوصیت موضوع‌ها (عدالت، زیبایی و نیکی) نیز تأکید می‌شود (278a.3-4). به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت نقد سقراطی بر نوشتار، در ژرفای خود، متوجه خود لوگوس است، یعنی سخنان و کلماتی که قابلیت گفتن و نوشته شدن دارند؛ هر چند می‌توان گفت: «کلمات نوشتاری به طور ویژه مستعد این نقد هستند» (Sayre, 1995, p. 19).

با این حال، چنین تفسیری دست‌کم دو پرسش فوری و اساسی را در پی دارد: نخست اینکه اگر نوشتار موضوع نهایی نقد نیست، پس چرا این نقد در متن دیالوگ به شکلی ویژه با تأکید بر «نوشتار» جدا شده است. سقراط در پایان بحث از سخنوری می‌گوید: «به قدر کافی درباره سخن هنرمندانه و غیرهنرمندانه ($\tau\acute{\epsilon}\chi\nu\eta\varsigma\ \tau\epsilon\ \kappa\alpha\iota\ \alpha\tau\epsilon\chi\nu\acute{\iota}\alpha\varsigma\ \lambda\omicron\gamma\omega\nu$) صحبت کردیم». آنگاه بحث را متوجه نوشتار می‌کند:

ولی هنوز بحث «از شایستگی و ناشایستگی نوشتن/نوشتار» ($\epsilon\upsilon\pi\rho\epsilon\pi\epsilon\acute{\iota}\alpha\varsigma\ \delta\eta\ \gamma\rho\alpha\phi\eta\varsigma\ \pi\acute{\epsilon}\rho\iota\ \kappa\alpha\iota\ \alpha\tau\pi\rho\epsilon\pi\epsilon\acute{\iota}\alpha\varsigma$) [اینکه چگونه می‌تواند زیبا باشد و چگونه ناشایست، باقی مانده] (274b.6-7).

به این ترتیب، سقراط با ترسیم تفکیکی روشن میان گفتار و نوشتار، موضوع نقد خود را «نوشتار» قرار داده است. دیگر آنکه، اگر نقد سقراط متوجه لوگوس بود، تصریح او به برتری «سخن دیگر» در برابر نوشتار چگونه توجیه می‌شود. به بیان دیگر، چرا آنچه در مقابل موضوع نقد ترجیح داده است را نیز «لوگوس» می‌خواند؟

در پاسخ پرسش نخست، ابتدا باید توجه داشت که سقراط بلافاصله پس از اشاره به نوشتار در عبارت آغازین بحث، دوباره «سخن» را به عنوان موضوع مطرح می‌کند: «پس آیا می‌دانی چگونه بیش از همه، با عمل کردن یا سخن گفتن، درباره سخنان ($\lambda\omicron\gamma\omega\nu\ \pi\acute{\epsilon}\rho\iota$)، خدا را خشنود خواهی کرد؟» (274b.9-10) و به این ترتیب، نشان می‌دهد

^۱ چنانکه برخی از مفسران نیز تذکر داده‌اند، با توجه به مجموعه شواهد، اینکه پیش‌تر «سخن نوشته‌شده» مطرح بوده است، نمی‌تواند موجب تقیید «سخن» در اینجا باشد (نک: Rowe, 1986, p. 208).

^۲ بی‌تردید، درکی ژرف و همه‌جانبه از مقاصد افلاطون و سقراط در توجه به نقد نوشتار مستلزم بررسی مفصل این زمینه و توجه به ابعاد و لایه‌های گوناگون آن است. این موضوع به‌زودی در مقاله‌ای دیگر بررسی خواهد شد.

^۳ نزدیک‌ترین معادل آن را می‌توان در سنت راپسودی یافت؛ سستی که از طریق حفظ و بازگویی شفاهی کلمات توسط راویان، استمرار سخن را در قالب گفتاری، بدون تکیه بر نوشتار، تا حدی ممکن می‌کرد. چنانکه خواهیم دید، نقد سقراطی به‌صراحت شامل این صورت از عرضه سخن نیز می‌شود.

در نقد نوشتار رمزی برای تعیین یافتگی و تجسد سخن است (Friedländer, 2015, p. 118).

اما در پاسخ پرسش دوم، توجه به این نکته لازم است که واژه «لوگوس» در سنت یونانی واجد معانی متعددی همچون کلمه، زبان، عقل و... است که در این میان، شاید متداول و ملموس‌ترین معنا همان چیزی باشد که ما در این مقال و تاکنون بر آن، به مثابه موضوع نهایی نقد، تأکید داشتیم: سخن در معنای ساخت زبانی متشکل از واژه و گزاره. اما اینکه در نقد از شق مقابل نیز با عنوان «لوگوس» یاد شده است، ممکن است بر اساس اراده معنایی دیگر از لوگوس^۱ باشد. در واقع، تأکید بر صفت «دیگر» (ἄλλον) را می‌توان گواهی بر درستی این احتمال دانست. به این ترتیب، در متن با تمایزی بینادین میان دو نوع کاملاً متفاوت از سخن یا لوگوس مواجه هستیم: سخنی که بیرونی و در نتیجه بی‌روح و ناتوان از گفت‌وگو و دفاع از خویش است و سخنی درونی و در نتیجه زنده و پویا و توانمند به رشد و تولیدمثل و هماهنگ‌شدن با موقعیت‌های جدید.

در واقع، مجموع قرائن و شواهد پیش‌گفته نشان می‌دهد سخن در معنای دوم به حقیقتی از سنخ معرفت و فهم درونی اشاره دارد^۲ که به کلی متفاوت از سخن بیرونی و غیرقابل فروکاست به آن است؛ هرچند این دو معنا را نمی‌توان به کلی مباین با یکدیگر و صرفاً از نوع اشتراک در لفظ دانست.^۳

از توضیحات گذشته، پاسخ اجمالی پرسشی دیگر نیز روشن می‌شود: آیا نقد لوگوس مستلزم بیزاری از سخن یا میسولوجیا (μισολογία) است که در فایدون (89d)، سقراط آن را به مثابه عارضه‌ای خطرناک توصیف کرده است؟

با در نظر داشتن اینکه در نقد سقراط اشکالات فقط به لوگوس بیرونی وارد است، نمی‌توان آن را به مثابه نقد مطلق لوگوس تلقی کرد، بلکه اساساً می‌توان گفت ابتلا به بیزاری

از سخن، خود ناشی از عدم توجه به همین تمایز مورد اشاره است. از سوی دیگر، باید توجه داشت که نقد نوشتار به هیچ‌وجه به معنای نفی مطلق لوگوس بیرونی، حتی در شکل نوشتار، نبوده است؛ به عکس، در خود این متن، فعالیت نوشتاری فیلسوف به مثابه بازی و سرگرمی بسیار زیبای (παγκάλην) (276e.1) فیلسوف اثبات شد و سقراط در کنار برشمردن محدودیت‌های نوشتار به ظرفیت‌ها و امکانات آن نیز اشاره کرد (276d). از این دیدگاه، باید گفت آنچه در نقد نوشتار مورد طرد و رد قرار گرفت رویکردی خاص^۴ به نوشتار و مطلق سخن بیرونی بود و نه خود آن.

اکنون، با روشن‌شدن موضوعیت لوگوس با محوریت ویژگی بیرونی‌بودن، در نقد سقراطی، می‌توان نتیجه گرفت نه فقط نوشتار، بلکه هر گونه سخنی که واجد این ویژگی باشد مشمول نقد یادشده قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، نیز روشن شد گفتار شفاهی حتی در چارچوب گفت‌وگوی زنده، بیرونی و بی‌روح است و نمی‌تواند از نقد نوشتار معاف باشد. بر این اساس، می‌توان از تعمیم و گسترش نقد نوشتار به گفتار شفاهی سخن گفت و از دیگر شواهد آن سراغ گرفت.

۹- گسترش نقد به «گفتار»

همان‌گونه که پیش‌تر نشان داده شد، در سراسر دیالوگ فایدروس، گفتار و نوشتار نه در تقابل با یکدیگر، بلکه با نوعی درهم‌تنیدگی حضور دارند. اما علاوه بر این، بر اساس تعمیق نقد نوشتار به لوگوس، تعمیم آن به گفتار شفاهی نیز ناگزیر می‌نماید. به بیان دیگر، اگرچه نقد در درجه نخست متوجه نوشتار است، با توجه به محوریت لوگوس در نقد نوشتار و تأکید بر «بیرونی‌بودن» به عنوان سرچشمه محدودیت‌های آن، در نهایت، گفتار شفاهی را نیز در بر می‌گیرد. به نظر می‌رسد خود متن نیز شواهدی قابل ملاحظه در تأیید این برداشت ارائه می‌کند. برای مثال، در پایان سخنان

^۳ در واقع، کاربست واژه برای معنای دوم را می‌توان به نوعی برآمده از توسعه معنای نخست تلقی کرد.

^۴ رویکردی که بیانی از آن در سخن ثئوت مطرح شد.

^۱ یا مرتبه‌ای دیگر از حقیقت مشکک لوگوس که یک مرتبه آن همان معنای نخست، یعنی ساخت زبانی واژه و گزاره‌ای، است.

^۲ چنین کاربردی برای لوگوس و حتی معادل‌های آن، مانند سخن، کلمه، قول و...، گذشته از سابقه‌ای که در سنت‌های فلسفی و معنوی دارد، در عرف نیز کاملاً آشنا و معمول است.

ثبوت، دربارهٔ پیامدهای تکیه بر نوشتار در آموزش آمده است: «زیرا آنان که بدون آموزش بسیار شنیده‌اند (πολύκοοι)، خواهند پنداشت که بسیار دانایند...» (275a.8-b.2). در اینجا، با تأکید بر بسیار شنیدن بدون بهره‌مندی از آموزش مناسب، ضمن اشاره به رویکرد انتقالی و انباشت‌گرایانه به دانش، از وجه نوشتاری مطالب الغای خصوصیت شده است؛ گویی فرقی نمی‌کند که چنین کسانی مطالب را در مواجهه نوشتاری دریافت‌ه باشند یا گفتاری. همچنین، سقراط در بخش پایانی دیالوگ نتیجه می‌گیرد:

در هر سخن نوشته‌شده، موضوعش هرچه که باشد، به‌ناچار جنبهٔ بازیگوشانهٔ زیادی (παιδιάν πολλήν) وجود دارد، و هرگز هیچ سخنی (οὐδένα λόγον)، نه منظوم و نه منثور، شایستهٔ جدیتی بزرگ (μεγάλῃς) نیست، چه نوشته شود و چه به شیوهٔ راویان گفته شود...» (277e.5-9).

در این عبارت نیز، ضمن تأکید دوباره بر ضرورت وجود جنبه‌ای بازیگوشانه و در نتیجه نفی جدیت در هر گونه سخن نوشته‌شده، از یک سو، به شمول این حکم نسبت به اشعار شاعران (که بی‌تردید وجه نوشتاری در آنها موضوعیت نداشته است، بلکه اساساً تا مدت‌ها فاقد آن بوده‌اند) تصریح شده است، و از سوی دیگر، به راویان^۱ اشاره می‌شود که اشعار را به صورت شفاهی ارائه می‌کردند. این امر نشان می‌دهد مسئلهٔ اصلی نه شکل و قالب ارائهٔ سخن (کتبی یا شفاهی)، بلکه اصل طرح اندیشه‌ها در قالب کلمات و سخنانی است که گسسته از روح، و در نتیجه، ثابت و جامد هستند.^۲

^۱ ῥαψοδεῖν (rhapsōdein)

اشاره به سنت خواندن یا اجرای اشعار و سرودهای حماسی به صورت نمایشی، بی‌آنکه لزوماً با فهمی عمیق همراه باشد. افلاطون در *ایون*، گفت‌وگوی سقراط و یک راوی (یا نقال) را به تصویر می‌کشد. این امر، ضمناً، دلیلی آشکار است بر اینکه نقد نوشتار در *فایدروس* ارتباطی مستقیم با گذار تاریخی فرهنگ یونانی از سنت شفاهی به سنت کتبی ندارد. اشاره به راویان نشان می‌دهد اشعار شاعران و دیگر متون، حتی اگر هرگز به قالب نوشتار درنیامده و صرفاً به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه منتقل شده بودند، همچنان مشمول نقد نوشتار خواهند بود.

اما از همه مهم‌تر اینکه، سقراط در پایان دیالوگ، به کل گفت‌وگوی خود با فایدروس با عنوان «بازی» اشاره می‌کند: «به قدر کافی با سخنان/کلمات بازی کردیم» (οὐκοῦν ἤδη) (πεπαίσθω μετρίως ἡμῖν τὰ περὶ λόγων)؛ (278b.7). چنانکه پیش‌تر در بخش نخست دیالوگ نیز سقراط پس از فراغت از خطبهٔ دوم خود، که مفسران آن را «خطبهٔ کبیر» نامیده‌اند و سخنرانی جدی سقراط و مهم‌ترین بخش دیالوگ تلقی می‌کنند (Reitzammer, 2016, p. 94)، آن را اجرایی «بازیگوشانه» می‌خواند^۳ (265c). این امر مؤید آن است که گفتار شفاهی، حتی به طور خاص در قالب «گفت‌وگو»، و به طور اخص در قالب «گفت‌وگوی سقراطی»، نیز مشمول نقد سقراطی است. به بیان دیگر، می‌توان گفت: سخن گزاره‌ای در هر شکل و چارچوبی هرگز نمی‌تواند بیانی تام از حقیقت باشد.

به این ترتیب، از مجموعهٔ شواهد می‌توان نتیجه گرفت مسئلهٔ اساسی در نقد سقراطی تأکید بر شکاف پرناسدنی میان لوگوس درونی، به مثابهٔ حقیقتی درونی، زنده و زلیا، و تصویر زبانی آن در قالب واژه‌ها و گزاره‌های بی‌روح و ایستا و بی‌ثمر است. غفلت از این نکته به فروکاست معرفت راستین فلسفی به صورت زبانی آن، و بالتبع، فروکاست آموزش به انتقال سخنان از طریق گفتار یا نوشتار منجر می‌شود؛ همان چیزی که در نامهٔ هفتم نیز به‌صراحت نسبت به آن هشدار داده شده است:

(این معرفت) به‌خلاف دیگر دانش‌ها، به‌هیچ‌وجه گفتنی و قابل بیان نیست، بلکه از مؤانست (συνουσία) بسیار با خود موضوع و زیستن با آن^۴، ناگهان پدید می‌آید؛

^۳ نک: ترجمه‌های کوپر (Cooper, 1997, p. 542) و راو (Rowe, 1986, p. 101)؛ همچنین، توضیح یونیس (Yunis, 2011, pp. 95-96).

^۴ مترجمان غالباً این «مؤانست» و «هم‌زیستی» را به رابطه استاد و شاگرد و شیوه‌ای از آموزش مبتنی بر گفت‌وگوی دیالکتیکی ارجاع می‌دهند. با این حال، برخی پژوهشگران بر این نکته تأکید کرده‌اند که این تعبیر را می‌توان در جهت تأکید بر «اُنس» یا حتی «گفت‌وگو» با «خود موضوع» نیز درک کرد (Hyland, 2008: 104). روشن است که گفت‌وگوی دیالکتیکی نیز می‌تواند به مثابه زمینه‌ساز شکل‌گیری چنین مؤانست پایدار و طولانی‌مدتی با خود موضوع، مورد نظر باشد. با وجود اهمیت این موضوع — و به طور کلی تحلیل نامه هفتم در

همان‌گونه که جرقه‌ای از آتش برمی‌جهد (341c.6-d.2). هم از این رو است که سقراط در مواجهه با این رویکرد، بر دشواری و طولانی‌بودن راه تأکید دارد (272c, 273e, 274a). همچنانکه در *نامه هفتم* نیز، در کنار نقد لوگوس و نفی انتقال‌پذیری معرفت فلسفی، بر لزوم تربیت درونی روحی و طولانی مدت و دشوار برای دستیابی به معرفت راستین تأکید شده است.^۱ در این مسیر، اگرچه گفت‌وگوی مستمر فلسفی یکی از مقومات و شرایط لازم برای نیل به مقصود است، نمی‌توان آن را شرطی کافی برای آن دانست. از این رو، حتی گفت‌وگوهای افلاطون با دیونوسوس دوم که از استعداد فطری نیز بی‌بهره نبوده است (339e)، نمی‌تواند حتی به آشنایی او با آن مطالب منجر شود.

۱۰- نتیجه‌گیری

در نیمه نخست مقاله، دیدیم تنش میان *نقد نوشتار* و «نوشتار افلاطونی» سرآغازی برای شکل‌گیری دو رویکرد کلان در افلاطون‌پژوهی معاصر بوده است. هر دو جریان، با تفاسیری کاملاً متفاوت، سعی در حل این چالش و در پی آن، طرح رویکردی افلاطونی به دیالوگ‌های افلاطون داشتند. در عین حال، روشن شد هر دو تفسیر بر خوانشی مشهور از *نقد نوشتار* استوار هستند. در این خوانش، مضمون نقد سقراطی رد نوشتار و ترجیح گفتار شفاهی به مثابه رسانه دانش فلسفی تلقی می‌شود. اما بازخوانی تحلیلی-انتقادی متن در بخش دوم مقله، با رد این خوانش، نابسندگی هر دو رهیافت و ضرورت بازگشت به مسئله را نشان داد. در این تحلیل، آشکار شد نقدهای واردشده بر نوشتار از صورت نوشتاری سخن عبور می‌کنند و ریشه در ویژگی‌های خود سخن یا لوگوس دارند. به این ترتیب، *نقد سقراطی* شامل سخن در قالب گفتار شفاهی نیز می‌شود.

با نقد خوانش ضد نوشتاری و طرح ضمیمه خوانش لوگوس‌محور، افق بحث از سطح تقابل صوری میان گفتار

و نوشتار به سطحی ژرف‌تر و فراگیرتر ارتقا می‌یابد. بر این اساس، افزون بر آشکارشدن نابسندگی پاسخ‌های پیشین، خود مسئله نیز دچار تحول می‌شود. طبق این خوانش، مسئله دیگر منحصر به نوشتار افلاطونی نیست، بلکه هر گونه روی‌آوری فلسفی به سخن از جمله گفت‌وگوی زنده سقراطی را در بر می‌گیرد. از این دیدگاه، می‌توان *نقد نوشتار* را نه لزوماً محل اختلاف افلاطون و سقراط، بلکه بیانگر رویکرد مشترک آن دو به مسئله زبان دانست و از هم‌سویی نوشتار افلاطونی با گفتار سقراطی سراغ گرفت. در این راستا، توجه به ظرفیت‌های نوشتار (و به طور کلی لوگوس بیرونی) و همچنین کارکردهای آن در رویکرد ایجابی فیلسوف در متن *نقد نوشتار* امکان فهمی نو از نسبت سقراط و افلاطون و رویکرد مشترک ایشان به سخن، به مثابه ابزار و البته عرصه‌ای ضروری برای تحقق فلسفه‌ورزی، را فراهم می‌کند.

روشن است که این رهیافت نوین به مسئله آن را در پیوند با پرسش‌هایی دیگر قرار می‌دهد و ضرورت بازگشت به پرسش‌هایی بنیادین را آشکار می‌کند؛ پرسش‌هایی از جمله پرسش از چیستی فلسفه و سرشت معرفت فلسفی، نسبت آن با زیان و در نهایت، پرسش از اهداف پروژه نوشتاری افلاطون. به این ترتیب، کامیابی این مقاله نه در حل مسئله و پایان‌دادن به گفت‌وگو، بلکه در زمینه‌سازی برای آغازی نو و تأملاتی ژرف‌تر در این باره خواهد بود.

* ارجاع به آثار افلاطون بر پایه شماره‌گذاری استفانوس^۲ و با استفاده از متن یونانی کتابخانه دیجیتال Perseus Scaife Viewer صورت گرفته است. در ترجمه و تحلیل عبارت‌های یونانی، علاوه بر ترجمه‌های عمومی کوپر^۳ (۱۹۹۷) و جووت^۴ (۱۹۳۷)، و ترجمه‌های

^۱ سیر در فصل نخست کتاب *باغ ادبی افلاطون* (Sayre, 1995) درصدد ارائه چنین تفسیری از *نامه هفتم* است. او همچنین، به‌اجمال، به هم‌سویی *نقد نوشتار* با این مضمون اشاره و استناد کرده است.

^۲ Stephanus pagination

^۳ Cooper

^۴ Jowett

پیوند با *نقد نوشتار* — و دخالت آن در فهم دقیق‌تر مسئله مورد نظر در این مقاله، بررسی تفصیلی آن خارج از چارچوب مقاله حاضر بوده و به مجالی دیگر واگذار می‌شود.

سلزاک، تاماس الکساندر (۱۳۹۵). *خوانش افلاطون* (عباس جمالی، مترجم). نشر نگاه معاصر.

هایلند، درو (۱۳۹۵). *زیبایی‌شناسی افلاطون* (عبدالله سالاروند، مترجم). انتشارات نقش جهان.

یگر، ورنر (۱۳۹۳). *پاییدیا* (محمدحسن لطفی، مترجم). انتشارات خوارزمی.

References

- Burger, R. (1980). *Plato's Phaedrus: A defense of a philosophic art of writing*. University of Alabama Press.
- Cooper, J. M. (Ed.). (1997). *Plato: Complete works*. Hackett Publishing Company.
- Diogenianus. (1839). *Paroemiae demoticae*. In E. L. Leutsch & F. G. Schneidewin (Eds.), *Corpus paroemiographorum graecorum* (Vol. 1). Vandenhoeck & Ruprecht.
- Forster, M. (2022). Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2022 ed.). <https://plato.stanford.edu/archives/sum2022/entries/schleiermacher/>
- Ferrari, G. R. F. (1987). *Listening to the Cicadas: A Study of Plato's Phaedrus*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Friedländer, P. (2015). *Plato: An introduction* (2nd ed. & rev.; H. Meyerhoff, Trans.). Princeton University Press. (Original work published 1958) <https://doi.org/10.1515/9781400868780>
- Gill, M. L. (2012). Introduction. In P. Ryan, *Plato's Phaedrus: A commentary for Greek readers* (Oklahoma Series in Classical Culture, Vol. 47, pp. ix-xxii). University of Oklahoma Press.
- Griswold, C. L. (1980). Style and philosophy: The case of Plato's dialogues. *The Monist*, 63(4), 530–546. <https://doi.org/10.5840/monist198063437>
- Griswold, C. L. (1986). *Self-knowledge in Plato's Phaedrus*. Pennsylvania State University Press.
- Hackforth, R. (Trans. & Comm.). (1952). *Plato's Phaedrus*. Cambridge University Press.
- Havelock, E. A. (1963). *Preface to Plato*. Belknap Press of Harvard University Press.
- Hösl, V. (2019). The Tübingen School. In *Brill's companion to German Platonism*. Brill.
- Hyland, D. A. (2008). *Plato and the question of beauty*. Indiana University Press. (Original work published 2008)
- Hyland, D. A. (2016). *Plato and the question of beauty* (A. Salarvand, Trans.). Tehran: Naqsh-e Jahan Publishing. [In Persian]
- Jaeger, W. (2014). *Paideia: The ideals of Greek culture* (M.-H. Lotfi, Trans.). Kharazmi

تخصصی هکفورث^۱ (۱۹۵۲)، راو^۲ (۱۹۸۶) و یونیس^۳ (۲۰۱۱)، از ابزارهای هوش مصنوعی نیز بهره برده‌ام.

منابع

- استیس، والتر ترنس (۱۳۸۵). *تاریخ انتقادی فلسفه یونان* (یوسف شاقول، مترجم). انتشارات دانشگاه مفید. Publishing. (Original work published 1933–1947) [In Persian]
- Jowett, B. (1937). *The Dialogues of Plato* (B. Jowett, Ed. & Trans.). Random House.
- Kahn, C. H. (1997). Phaedrus and the limits of writing. In *Plato and the Socratic dialogue* (pp. 371–392). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511585579.013>
- Laks, A. (2019). Schleiermacher on Plato. In *Brill's companion to German Platonism*. Brill.
- Lamm, J. A. (2021). *Schleiermacher's Plato*. De Gruyter.
- Mackenzie, M. M. (1982). Paradox in Plato's Phaedrus. *Proceedings of the Cambridge Philological Society*, 28, 64–76. <https://doi.org/10.1017/S0068673500004405>
- McCoy, M. (2007). *Plato on the rhetoric of philosophers and sophists*. Cambridge University Press.
- Nightingale, A. W. (1995). *Genres in dialogue: Plato and the construct of philosophy*. Cambridge University Press.
- Ogden, D. (2007). *A companion to Greek religion*. Blackwell.
- Reitzammer, L. (2016). *The Athenian Adonia in context*. University of Wisconsin Press.
- Rowe, C. J. (Ed. & Trans.). (1986). *Phaedrus*. Aris & Phillips.
- Sayre, K. M. (1995). *Plato's literary garden: How to read a Platonic dialogue*. University of Notre Dame Press.
- Schleiermacher, F. (1973). *Schleiermacher's introductions to the dialogues of Plato* (W. Dobson, Trans.). Arno Press. (Original work published 1836)
- Scott, G. A. (2000). *Plato's Socrates as educator*. State University of New York Press.
- Sellars, J. (2014). Plato's Apology of Socrates: A meta-philosophical text. *Philosophy and Literature*, 38(2), 433–445. <https://doi.org/10.1353/phl.2014.0049>
- Stace, W. T. (2006). *A critical history of Greek philosophy* (Y. Shaqoul, Trans.). Mofid University Press. (Original work published 1920) [In Persian]
- Staehler, T. (2013). Theuth versus Thamuis: The esoteric Plato revisited. *Revista de Filosofia*

³ Yunis

¹ Hackforth

² Rowe

- Antiga*, 7(1).
<https://doi.org/10.11606/issn.1981-9471.v7i1p65-94>
- Szlezák, T. A. (1985). *Platon und die Schriftlichkeit der philosophie*. de Gruyter.
- Szlezák, T. A. (2016). *Reading Plato* (A. Jamali, Trans.). Negah-e Moaser Publications. (Original work published 1985) [In Persian]
- Szlezák, T. A. (2019). Friedrich Schleiermacher's theory of the Platonic dialogue. In *Brill's companion to German Platonism*. Brill.
https://doi.org/10.1163/9789004285163_009
- Vlastos, G. (1991). Socrates contra Socrates in Plato. In *Socrates* (pp. 45–80). Cambridge University Press.
<https://doi.org/10.1017/CBO9780511518508.004>
- Waterfield, R. (Ed. & Trans.). (2002). *Phaedrus*. Oxford University Press.
- Wetelainen, K. A. (1999). *The "Phaedrus" and the "Seventh Letter" on writing* [Doctoral dissertation]. ProQuest Dissertations & Theses.
- Yunis, H. (Ed. & Trans.). (2011). *Plato: Phaedrus*. Cambridge University Press.